

گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له

به کنگره سیزدهم تیرماه ۱۳۸۷

اوضاع سیاسی کنونی ایران

بحران اقتصادی و عوارض آن

بحران اقتصادی عمیقی نظام سرمایه داری ایران را در بر گرفته است. تشدید این بحران در شرایط کنونی اگرچه عمدتاً دلایل سیاسی دارد اما اساساً بحرانی ساختاری است که نظام سرمایه داری در این کشور سالهاست بدان گرفتار است، در آن دست و پا میزنند و راه برون رفتی نمی یابد.

۱- پیشینه بحران:

برای روشن شدن ابعاد این بحران باید به انقلاب ۵۷ و پیامد و تاثیراتی که بر مناسبات طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر بر جای گذاشت مراجعه کرد.

انقلاب ۵۷ که خود ریشه در تناقضات و بحران سیاسی و اقتصادی سرمایه داری ایران داشت خواسته ها و مطالباتی را به میان کشید که در محتوای خود از مضمون و خصلتی ضد سرمایه داری برخوردار بودند. حضور طبقه کارگر در این انقلاب و جایگاه و نقشی که ایفا کرد ظرفیت و توان این طبقه را در مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران به همگان نشان داد. در مقابل روند رو به رشد رادیکالیزاسیون و بلوغ انقلاب در آن مقطع قدرت های بزرگ سرمایه داری جهانی با کمک ارتجاع مذهبی جمهوری اسلامی، انقلاب ایران را به شکست کشاندند. بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی و سرانجام استقرار آن محصول شکست این انقلاب بود. این رژیم با یورش وحشیانه به پایگاه های اصلی انقلاب، این انقلاب را بخون کشاند، اما در عین حال رژیمی که در نتیجه شکست این انقلاب بر سر کار آمد بعد از گذشت ۳ دهه از انقلاب هنوز هم نتوانسته است شرایط متعارف تولید

و باز تولید و انباشت سرمایه داری را برای طبقه سرمایه دار ایران تامین کند. سرمایه داری جهانی به کمک جمهوری اسلامی انقلاب ایران را شکست داد اما در مقابل، به سر کا آمدن رژیم تن داد که نظام مناسبات بین المللی هنوز هم نتوانسته است از شر مزاحمت های آن خود را خلاص کند. طبقه سرمایه دار ایران که وحشت انقلاب و به زیر کشیده شدن نظام سرمایه داری را با تمام وجود احساس کرد، نجات نظام سرمایه داری ایران را مدیون همین رژیم جمهوری اسلامی است اما هیچگاه آن را رژیم مطلوب و متعارف طبقه سرمایه دار ایران ندانسته است.

طبقه سرمایه دار ایران در طی سه دهه گذشته با غرولند کردن و گاها با فشار آوردن تلاش کرده است تا رژیم جمهوری اسلامی را در جهت تبدیل شدن به یک رژیم مطلوب طبقه سرمایه دار برای تامین شرایط متعارف انباشت سرمایه داری اصلاح کند، و یکی از ریشه های وجود جناح بندی در درون رژیم جمهوری اسلامی ناشی از وجود همین واقعیت است. از نظر بورژوازی ایران آن شرایطی متعارف است که بتواند تولید و بازتولید و انباشت سرمایه داری را مطابق الگوی سرمایه داری در عصر جهانگیری آن تامین کند. برای طبقه سرمایه دار ایران در این عصر که سرمایه های ملی هر چه بیشتر در بازار جهانی ادغام می شوند، شرایط متعارف یعنی اینکه مطابق الگو و برنامه های دیکته شده از جانب نهادهای مالی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در سیستم اقتصاد نئولیبرالی که امروزه در جهان رواج دارد ادغام شوند. سرمایه داری ایران برای ادغام در بازار جهانی باید دستورالعمل های مراجع مالی جهانی را مورد بمورد به اجرا گذارد و از این طریق شرایط سرمایه گذاری در ایران، صدور سرمایه و تولید برای بازار جهانی را تامین کند. دولت ۸ ساله رفسنجانی با خصوصی سازی بخش هایی از صنایع و خدمات که بیکارسازی های گسترده کارگران را بدنبال داشت، ایجاد برخی از محدودیت ها در زمینه دخالت دولت در اقتصاد، حذف سوبسید ها و کاستن از معدود خدمات دولتی، پایین نگاه داشتن دستمزدهای واقعی گامهایی در جهت پاسخگویی به نیاز طبقه سرمایه دار ایران برداشت. دولت خاتمی با تداوم همان استراتژی اقتصادی خواست تا تغییرات و اصلاحات مورد نظر طبقه سرمایه دار ایران را در رژیم جمهوری اسلامی بوجود آورد و روبنای حقوقی و سیاسی را مطابق نیاز این استراتژی اقتصادی اصلاح کند.

اما همه این تلاشها با شکست روبرو شدند. خاتمی بیش از آنکه از محافظه کاران و جناح رقیب هراس داشته باشد از جنبش های اجتماعی وحشت داشت. شکست اصلاح طلبان نه به دلیل سرسختی جناح رقیب بلکه بخاطر حضور جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی در صحنه سیاسی بود که مترصد فرصتی هستند که با هر ضعف، و تغییر و نقل و انتقال قدرت در بالا رویه تعرضی تری بخود بگیرند. اساس معضل طبقه سرمایه

دار ایران و رژیم حاکم وجود همین نیروهای اجتماعی در معادلات سیاسی است. وجود همین جنبش های اجتماعی است که طبقه سرمایه دار، جناح های حاکم، ابوزیسیون بورژوائی ایران و قدرت های سرمایه داری جهانی را در تلاش برای ایجاد تغییر در رژیم سیاسی ایران محتاط و دست به عصا کرده است.

اما عوارض این بحران بیش از همه بر دوش کارگران و توده های تهیدست و کم درآمد سنگینی میکند و زندگی روزمره آنان را تحت تاثیر قرار داده است. این تاثیرات را میتوان چنین خلاصه کرد:

نا امنی در مقیاس اجتماعی:

اگر رژیم اسلامی در طول حیات خود همواره مخالفین سیاسی خویش را سرکوب، زندانی و شکنجه کرده است، اگر آنها را تک تک و یا به صورت دسته جمعی اعدام کرده است و با همه این اعمال فضای سیاسی ایران را برای مخالفین سیاسی خود نا امن ساخته است، این نا امنی اکنون به اعماق زندگی اجتماعی کشیده شده است. این نا امنی سایه سیاه خود را بر سر زندگی دهها میلیون انسان کارگر و مردم تهیدست و محروم گسترانیده است. چه بسا خانواده هایی که در اضطراب دائمی از بیکار شدن تنها نان آور خانواده شان به سر می برند. چه بسا خانواده هایی که مدام نگران آنند که آیا دستمزد کارشان به موقع پرداخت خواهد شد یا نه؟ آینده فرزندان شان چگونه خواهد بود؟ خروج کارگاههای کوچک از شمول قانون کار، قراردادهای سفید امضا، بازبودن دست کارفرما در اخراج کارگران، در کنار همه اینها گسترش مجموعه ای از آسیبهای اجتماعی نظیر اعتیاد (آنهايي که معتاد شده اند به نوعی و آلهایی که نگران اعتیاد جوانان شان هستند به نوعی دیگر)، تن فروشی، فروش کودکان، خودکشی و دهها پدیده دیگر. همه اینها جامعه را در یک حالت نگرانی و اضطراب دائمی نگاه داشته است. طرح "تامین امنیت اجتماعی"، امنیت را از زندگی مردم سلب کرده است. اعدام و شلاق زدن در ملاء عام تعادل روانی بسیاری را به هم زده است.

تورم و گرانی:

بنا به گزارش منابع مستقل قیمت ۱۶ قلم کالا و خدمات که بهای مسکن، نان، گوشت، برق و گاز را نیز شامل می شود در مقایسه با سال گذشته بیش از ۵۰ درصد افزایش را نشان می دهد. آمار و ارقام مربوط به نرخ سرسام آور تورم و گرانی به تنهایی عمق و دامنه وخامت وضعیت اقتصادی مردم را نشان نمی دهد مگر اینکه در کنار این آمارها به دستمزدهای واقعی کارگران و حقوق بگیران پایین جامعه نیز نگاهی بیاندازیم. درمقابل این غول عظیم تورم و گرانی، نرخ افزایش حداقل دستمزدها از سوی دولت و شورای عالی کار در سال جاری تنها بیست درصد تعیین شده است. در حالی که در همین سال بهای کالاهای ضروری مورد نیاز مردم ۵۰

درصد افزایش یافته است. سال گذشته نهادهای وابسته به دولت و کارفرمایان حداقل دستمزد را ۱۸۳ هزار تومان در ماه تعیین کردند، این در حالیست که بر اساس گزارش بانک مرکزی که نتایج بررسی بودجه یک خانواده ۵ نفره را منتشر کرده است، متوسط مخارج چنین خانواده ای در سال ۱۳۸۵ در مناطق شهری ایران ۶۶۴ هزار تومان در ماه بوده است و برای استان تهران این رقم در حدود یک میلیون تومان است.

فقر:

مطابق آمار رسمی وزارت رفاه و تامین اجتماعی ۹ میلیون نفر از مردم ایران زیر خط فقر زندگی می کنند. تازه این در حالی است که این نهاد دولتی مبنای خط فقر را چهارصد هزار تومان قرار داده است. در حالی که خط واقعی فقر بالای ۶۰۰ هزار تومان در شهرستانها و یک میلیون تومان در تهران تخمین زده شده است. با این حساب بیش از ۵۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر به سر میبرند و در استان سیستان و بلوچستان این آمار به ۷۰ تا ۸۰ درصد می رسد. حدود ۷۰ درصد از کارگران در کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر مشغول به کار هستند، کارگران فصلی و همچنین کارگران بیکار از شمول قانون کار خارج هستند و افزایش ۲۰ درصد دستمزدها را شامل نمی شوند. کارگران تحت این شرایط دیگر قادر به تامین یک زندگی بخور و نمیر برای خود و خانواده هایشان نیستند و نمی توانند با دستمزدهای فعلی حتی اجاره بهای منزل مسکونی خود را نیز تامین کنند.

مجازات‌ها و محاصره اقتصادی:

اگرچه مقامهای دولتی ایران ادعا می کنند که تحریمها و مجازاتهای دولتهای غربی علیه ایران تاثیری بر اقتصاد این کشور ندارد، اما عواقب و آثار مخرب این تحریمها بر وخامت اوضاع اقتصادی ایران افزوده است. اگر تحریمهای شورای امنیت عموماً بخشهای نظامی ایران را هدف قرار داده است، اما تحریمهای خارج از شورای امنیت که ایالات متحده آمریکا و دیگر دولتها و موسسات غربی تحت فشار آمریکا بر علیه ایران وضع کرده اند، ابعاد بسیار گسترده ای دارند و اثرات مخرب آنها بر اقتصاد ایران به تدریج در حال آشکار شدن است. هم اکنون شمار زیادی از بانکهای بین المللی از معامله با ایران خودداری می کنند. ورود بسیاری از تولیدات صنعتی غرب، بویژه محصولات که موسسات آمریکایی به نحوی در فرایند تولید آن نقش دارند، به ایران ممنوع شده است. سرمایه گذاریهای کلان در بخش نفت و گاز ایران از سوی شرکتهای غربی کاملاً متوقف شده و شرکتهای تاکنون فعال در صنعت ایران نیز در حال بررسی وضعیت خود و احتمال خارج شدن از چرخه اقتصاد ایران هستند. دامنه تحریمها حتی به ابزارآلات ساده صنعتی هم رسیده است و شرکتهای بزرگ ابزار سازی غرب از فروش ابزارهای صنعتی و قطعات یدکی آنها به ایران خودداری می کنند. مشکلات تامین برخی مواد اولیه از کشورهای غربی موجب احتکار اینگونه مواد در بازار داخلی ایران و افزایش شدید قیمت آنها شده است.

مطابق آمارهای معتبر حجم سرمایه های خارجی وارد شده به ایران در سال ۲۰۰۶ بیش از ۳۰ درصد نسبت به سال قبل از آن کاهش داشت و در سال ۲۰۰۷ آمارها باز هم کاهش بیشتری را نشان می دهد.

فشارها و تحریمهای اقتصادی از یک سو و مانورهای جمهوری اسلامی در میان قطبهای مختلف امپریالیستی، اقتصاد ایران را جولانگاه محصولات چین کرده است. سرازیر شدن تولیدات ارزان چین به بازار ایران، کمر تولیدات داخلی ایران را شکسته است. موج تعطیلی کارگاههای کوچک در شهرکهای صنعتی اطراف تهران و شهرهای بزرگ که توان رقابت با محصولات چینی را ندارند، به دلیل مشکلات مستقیم و غیر مستقیم ناشی از تحریمها، افزایش پیدا کرده است.

عکس العمل رژیم به بحران اقتصادی

رژیم جمهوری اسلامی فاقد یک برنامه دراز مدت برای مقابله با این بحران است و در پیش گرفتن سیاستهای متناقض اقتصاد ایران را به کلاف سردر گمی تبدیل کرده است. دولت احمدی نژاد برای مقابله با این وضعیت روی دلارهای نفتی حساب باز کرده است. این دولت تنها در سال ۱۳۸۶ حدود ۸۶ میلیارد دلار درآمد ارزی داشت، و در طول حاکمیت سه ساله خود درآمد ناشی از نفت به ۱۷۰ میلیارد دلار بالغ شده است. این رقم بیش از درآمد نفتی تمام دوره ۸ ساله ریاست جمهوری رفسنجانی و حدوداً برابر با دوره ۸ ساله خاتمی بوده است. اما تجربه نشان داده که اتکاء به دلارهای نفتی و درپیش گرفتن راه حلهای مقطعی و موردی در کاهش نرخ تورم کارساز نیستند. تزریق بخش زیادی از این دلارها به نیروها و دستگاه عریض و طویل بسیج و سپاه پاسداران که پایگاه اصلی دولت احمدی نژاد هستند و از این طریق به بازار، بازهم بر بالا رفتن نرخ تورم افزوده است.

موقعیت کنونی دولت احمدی نژاد

احمدی نژاد در دوره نهم "انتخابات" ریاست جمهوری اسلامی بر بستر شکست اصلاح طلبان حکومتی، ضعف و درماندگی لیبرالیسم بورژوازی ایران در ایجاد مفری برای برون رفت از بحران موجود، ناتوانی طبقه سرمایه دار ایران در تحمیل آرایش حکومتی مورد نظر خود در فردای بعد از دولت اصلاحات، و اساساً با اتکا به نیروی سازمانیافته سپاه پاسداران، نیروی بسیج و دسته های اوباش و چماقدار رژیم که از حمایت خامنه ای هم برخوردار بودند بر سر کار آمد. در واقع احمدی نژاد با یک شبه کودتای انتخاباتی قدرت را در دست گرفت و از همان فردای کودتا برای همه روشن بود که در درون جناح بندی های رژیم اینبار این سپاه پاسداران و نظامیان هستند که حرف آخر را می زنند.

دولت احمدی نژاد در رودرروئی با جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش انقلابی کردستان با شدت بیشتری عمل کرد. یورش به صف کارگران معترض و بگیر و ببند فعالین کارگری، سرکوب زنان تحت عنوان اجرای طرح امنیت اجتماعی، یورش به دانشگاه ها و سرکوب خونین در کردستان در دوره احمدی نژاد نیز با شدت ادامه یافت تا بلکه از این راه بی کفایتی دولت اصلاحات خاتمی را در خاموش کردن این جنبش ها و تامین امنیت برای سرمایه داران نشان دهد.

دولت احمدی نژاد در عرصه سیاست بین المللی با این ارزیابی که تصور می کرد دولت های پیشین با کم بها دادن به قدرت و اهمیت ژئوپولیتیک ایران در منطقه، کم بها دادن به دامنه نفوذ جمهوری اسلامی بر کانونهای بحران در خاورمیانه، مانند فلسطین، لبنان و عراق، کم اهمیت دادن به جایگاه و ظرفیت های بالقوه ایران با بازار ۷۰ میلیونی، در میدان دیپلماسی با امریکا و غرب منافع جمهوری اسلامی را ارزان فروش کرده اند، با اقدام به ماجراجوئی در عرصه سیاست خارجی خواست تا ابتکار عمل در این عرصه را بکلی از جناح های دیگر رژیم بگیرد. این سیاست ها و ماجراجوئی تیم احمدی نژاد این امکان را برای بوش و محافظه کاران جدید امریکا فراهم آورد تا با علم کردن تهدیدات و پاره ای نقل و انتقالات نظامی و براه انداختن جنگ روانی در این رابطه، قدرت های اروپائی و حتی تا اندازه ای چین و روسیه را برای تحت فشار دادن بیشتر ایران بخود نزدیک کند و میدان مانور جمهوری اسلامی را در بین قطبهای امپریالیستی را محدودتر کند. انزوای بیشتر جمهوری اسلامی در سطح بین المللی و گسترش دامنه محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی پیامد همین سیاست ها بود. این موقعیت با استراتژی اعلام شده اقتصادی رژیم که تداوم برنامه های قبلی است و با منافع طبقه سرمایه دار ایران و صاحبان صنایع که به شدت به تکنولوژی غرب، مواد خام و سرمایه گذاری های کلان خارجی و بازار خارجی نیاز دارند خوانائی ندارد.

طبقه سرمایه دار ایران در مقابل عوارض و پیامد این سیاست ها در حالی که توان سازماندهی یک مقاومت سیاسی در مقابل دولت نظامی احمدی نژاد را ندارد و در حالی که اپوزیسیون بورژوا لیبرال ایران مفلوک تر از آن است که بعنوان یک آلترناتیو حکومتی بتواند به آن امید ببندد، به مقاومت در عرصه اقتصادی روی آورده است. اگر سرمایه داران ایران علیرغم تشویق های مکرر دولت از سرمایه گذاری در عرصه صنعت و تولید سر باز می زنند، و فرار سرمایه ها از ایران افزایش یافته است بیانگر همین مقاومت هاست.

این انزوای بین المللی، رشد بیکاری، گرانی و تورم افسار گسیخته و نابسامانی های اجتماعی که زمینه های عینی اعتراضات کارگری و توده ای را تشدید کرده است از عواقب پیامدهای سه سال ریاست جمهوری احمدی نژاد است. احمدی نژاد با این کارنامه سه ساله مطلوبیت خود را برای کلیت رژیم و کلیه جناح های آن از دست داده

است. از همین رو است که در کنار رفسنجانی و اصلاح طلبانی که در مجلس حضور دارند و از همان ابتدا مخالف احمدی نژاد بودند، طیف نسبتاً وسیعی از اصول گرایان هم که اکنون لاریجانی رئیس مجلس آنها را رهبری می کند، آشکارا از سیاست های خارجی و اقتصادی احمدی نژاد انتقاد می کنند و روحانیون حکومتی هم که احمدی نژاد با افراطی گری های ایدئولوژیک موقعیت انحصاری دستگاه آنها را به چالش کشیده است از وی ناراضی هستند. اما واقعیت این است که احمدی نژاد در طول سه سال زمامداری خود در بطن این روندها، موقعیت سیاسی و اقتصادی سپاه پاسداران یعنی پایگاه حکومتی خود را در درون جناح بندی های حاکمیت چنان تحکیم کرده است که قدرت و موقعیت آن تنها با جناحی از خود سپاه پاسداران می تواند به چالش کشیده شود.

سپاه پاسداران ایران در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد به تدریج به قدرت سیاسی و اقتصادی اش افزوده شده است. سپاه با کنترل بیش از ۱۰۰ شرکت و بیش از ۱۲ میلیارد دلار سرمایه در تجارت و ساخت و ساز ایران گلوگاه های استراتژیک اقتصادی ایران را در اختیار دارد. نکته مهم این است که هیچ عامل کنترل کننده ای برای نظارت بر فعالیت های اقتصادی سپاه پاسداران ایران وجود ندارد. در داخل و خارج از ایران، بسیاری از پروژه های احداث خط لوله، جاده ها، پل ها و به میزان رو به رشدی، پروژه های نفت و گاز در اختیار شاخه مهندسی سپاه پاسداران است.

در دوره زمامداری محمود احمدی نژاد موقعیت سپاه پاسداران در درون حکومت هم تحکیم شده است اکنون حدود ۱۴ عضو از کابینه ۲۱ نفری دولت را فرماندهان سابق سپاه تشکیل می دهند. ضمناً، اکثریت کرسی های مجلس به جبهه اصول گرایان اختصاص دارد که عمدتاً سابقه فعالیت در سپاه پاسداران را دارند. نیروهای وابسته به سپاه در شوراهای محلی و شهرداری ها هم حضور پیدا کرده اند.

اما نقطه ضعف احمدی نژاد در کشمکش و مقابله با جناح های رقیب درون حاکمیت این است که علی لاریجانی، مذاکره کننده اصلی ایران در مناقشه هسته ای و رئیس کنونی مجلس جمهوری اسلامی که تازگی ها در راس اصول گرایان منتقد دولت قرار گرفته است، نیز قبلاً "از مسئولین و اعضای سپاه پاسداران بوده است. شواهد نشان می دهد که جناح های مختلف درون حکومت برای کنار گذاشتن احمدی نژاد در "انتخابات" ریاست جمهوری سال آینده بر روی لاریجانی حساب باز کرده اند.

تلاشهای رژیم برای بقا و کسب یک موقعیت منطقه ای

امریکا و دولت های اروپایی، اهرم های فشار خود علیه جمهوری اسلامی را بکار گرفته اند تا رژیم را وادار به قبول شرایط مورد نظر خودشان کنند. اتحادیه اروپا در ادامه همین سیاست بررسی تحریم نفت و گاز و بخش

انرژی ایران را در دستور کار کنفرانس سران اتحادیه قرار داده است تا در صورت رد شرایط آنها، محاصره اقتصادی تازه بر آن کشور اعمال شود.

همزمان مطبوعات امریکا و اروپا در یک اقدام هماهنگ و گسترده طی گزارشاتی مفصل هدف از مانور نظامی ارتش اسرائیل در ماه ژوئن سال جاری را "تمرین برای بمباران بالقوه تاسیسات اتمی ایران" ذکر کردند تا از این طریق بر تشدید فشارها بیافزایند.

این بحران که بر محور جدال قدرت های غربی با جمهوری اسلامی بر سر برنامه های هسته ای رژیم جریان دارد و به یکی از عوامل اصلی بحران رژیم در سطح داخلی و در سطح بین المللی تبدیل شده است در واقع کشمکش است میان اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی از یک طرف و اهداف آمریکا از سوی دیگر. رژیم جمهوری اسلامی در جدال با قدرت های غربی و بویژه آمریکا این استراتژی را دنبال می کند که در رقابت با قدرت های منطقه ای نظیر اسرائیل و ترکیه و حضور روز افزون نظامی آمریکا در این منطقه به یک قدرت اصلی در خاورمیانه تبدیل شود تا از این طریق بقا و تداوم حاکمیت خود را تضمین کند، حمایت طبقه سرمایه دار و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی را تامین نماید و با فراغ بال بیشتر به رودرروئی و سرکوب جنبش های اجتماعی در داخل ایران بپردازد. از سوی دیگر امریکا هم که در شرایط افول قدرت اقتصادی اش سودای سرکردگی بی منازع جهان در دوران بعد از جنگ سرد را در سر دارد می خواهد با بزرگ نمایی درمورد قدرت اتمی جمهوری اسلامی و با بهره گرفتن از ماجراجویی های احمدی نژاد با تداوم میلیتاریزه کردن منطقه و تشدید فضای جنگی هژمونی بلامنازع خود بر اقتصاد و سیاست منطقه خاورمیانه را تامین کند و مزاحمت های رژیم اسلامی را خنثی نماید. بنابراین بحران حاضر در روابط رژیم جمهوری اسلامی و دولت آمریکا که بر محور مسئله هسته ای ادامه دارد نه مقابله "دموکراتیزاسیون" و "مدرنیسم" با اسلام پیشا مدرن است، نه ربطی به جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی دارد و نه مقابله یک کشور جهان سوم با زورگوئی های امپریالیستی را نمایندگی می کند. اهداف این کشمکش از جانب هر دو سوی این بحران، سرمایه دارانه و ارتجاعی است.

علنی شدن گزارش چند ماه پیش سازمان های جاسوسی آمریکا مبنی بر اینکه "جمهوری اسلامی از سال ۲۰۰۳ پروژه تولید سلاح اتمی را متوقف کرده است"، مناسبات جمهوری اسلامی و آمریکا بر سر بحران اتمی را وارد دوره جدیدی کرد، این امر نشان از آن داشت که فشارهای سیاسی، تبلیغات جنگی و روانی در عقب نشان دادن جمهوری اسلامی موثر واقع شده است و از طرف دیگر میتواند بیانگر تعدیل سیاستهای آمریکا در قبال جمهوری اسلامی باشد. این تغییر مواضع در دو طرف منازعه نشانه آن بود که هر دو طرف این منازعه در

دستیابی به اهداف استراتژیکی که در متن این کشمکش ها تعقیب می کنند به امتیازاتی دست یافته اند، جمهوری اسلامی تا حدودی بقای حاکمیت خود را از جانب آمریکا و متحدینش تضمین شده تر می بیند، و آمریکا کم کم ظرفیت های این رژیم را در حل بحرانها و منازعات منطقه ای بیشتر برسمیت می شناسد، در همانحال جمهوری اسلامی چه در عراق و چه در منطقه ظرفیت انطباق سیاستهای خود با منافع و سیاستهای آمریکا را از خود نشان داده است.

روند اوضاع نشان می دهد که دو سوی این منازعه برای پایان دادن به این بحران هنوز ارزیابی دقیقی از ظرفیت ها و توانایی های یکدیگر ندارند. جمهوری اسلامی علیرغم نفودی که بر کانون های بحران در خاورمیانه دارد و از نفوذ خود برای فشار آوردن بر آمریکا و غرب استفاده می کند، اما نگرانی سران رژیم از رشد و پیشروی جنبش های اجتماعی در داخل و اعتراضات توده ای توانائی رژیم در مانور دادن و تداوم این بحران را کاهش داده است.

در شرایط کنونی هر دو طرف این بحران ضمن اینکه تلاش می کنند امکانات و ظرفیت های خود را برای تحمیل شرایط مورد نظر خود به طرف مقابل بکار گیرند در همان حال بدنبال فورمولبندی و طرح سازشی می گردند که در انتظار عمومی شکست تلقی نگردد.

این تغییرات در مناسبات آمریکا و جمهوری اسلامی جنبش انقلابی و سرنگونی خواهی در ایران را وارد فاز تازه ای می کند. تحت تاثیر این تحولات امید به دخالت آمریکا برای سرنگونی رژیم که تا هم اکنون هم ضعیف تر شده است از بین می رود و باور به اینکه امر انقلاب و سرنگونی رژیم تنها می تواند نتیجه پیشروی جنبشهای اجتماعی و در پیشاپیش همه جنبش کارگری باشد در میان مردم قوت می گیرد، با این اعتبار تحولات اخیر تاثیرات مثبتی بر جنبش های اجتماعی خواهد گذاشت. بهانه نظامی کردن فضای جامعه و پشت گوش انداختن خواسته های مردم به بهانه خطر دخالت نظامی آمریکا از دست رژیم گرفته می شود.

رژیم هر چند بخواهد سازش احتمالی با آمریکا را یک پیروزی برای خود و مردم ایران تلقی کند اما مردمی که عواقب و پیامد های ویرانگر سیاست تقابل ارتجاعی جمهوری اسلامی با ارتجاع امپریالیستی آمریکا بر سر برنامه های هسته ای این رژیم را تجربه کرده اند و نتایج تحریم های اقتصادی بر بالا رفتن نرخ تورم و و گرانی افسار گسیخته و تشدید فقر و فلاکت اقتصادی را با گوشت و پوست خود احساس کرده اند، ناتوانی و یاس و استیصال رژیم در تداوم این بحران را نتیجه مبارزات خود می دانند.

در این شرایط تشنگی و تفرقه در درون صف نیروهای بورژوا لیبرال که به تشدید فشارهای غرب بر جمهوری اسلامی امید بسته بودند بیشتر می شود. این طیف از اپوزیسیون بار دیگر به تغییر و اصلاح رژیم از درون امید می بندند و در مقابله با روند رادیکالتر شدن جنبش های اجتماعی، با رژیم همگراتر می شوند.

جنبش کارگری

۱- امروز این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که طبقه سرمایه دار ایران به یاری و حمایت بی دریغ رژیم جمهوری اسلامی یکی از سیاه ترین دوره های فلاکت اقتصادی را به کارگران ایران تحمیل کرده است. تحت این شرایط تأمین نیازهای ابتدایی و روزمره زندگی برای اکثریتی عظیم از خانواده های کارگری به امری شاق تبدیل شده است. در مقابل این غول عظیم تورم و گرانی، روال هر ساله افزایش حداقل دستمزدها که از سوی دولت و شورای عالی کار تعیین می شود بهیچوجه پاسخگوی جبران این اوضاع فلاکتبار اقتصادی نیست و بخش های وسیعی از طبقه کارگر ایران به زندگی در پایین تر از خط فقر رانده شده اند.

رژیم جمهوری اسلامی این اوضاع فلاکتبار اقتصادی را با تشدید سرکوب جنبش طبقه کارگر و اعتصابات و مبارزات آن توأم ساخته است. با صدور حکم شلاق و زندان برای فعالین و برگزار کنندگان اول ماه مه سنندج، تعقیب، بازداشت و آزار فعالین و پیشروان اعتصابات کارگران نیشکر هفت تپه، و گاهاً یورش نیروهای گارد ضد شورش واشغال برخی واحدهای تولیدی و بگیر و ببند دیگر فعالین کارگری نشان داد که برای سرکوب و خفت دادن کارگران از بکار گرفتن وحشیانه ترین شیوه ها اباائی ندارد.

جنبش کارگری ایران در مقابل این عطش سود پرستی طبقه سرمایه دار و وحشیگری های رژیم که بیانگر هراس و وحشت آن از رشد و پیشروی جنبش کارگری است، از پاننشسته است. اگر چه رشد مبارزه و اعتراضات خصلت نمای دوره ۷ سال اخیر جنبش کارگری ایران بوده است اما در یک سال اخیر رشد نسبی مبارزات کارگری کاملاً مشهود بوده است. در یک سال اخیر ما شاهد صدها اعتراض و اعتصاب پر شور کارگری در رشته های مختلف تولیدی و خدماتی بوده ایم که اعتصابات پی در پی کارگران نیشکر هفت تپه نمونه بارز آن بوده است.

اما مبارزه کارگران در رشته های مختلف بصورت پراکنده، جدا از هم و در بسیاری از موارد بدون آنکه هیچ ارتباطی با هم داشته باشند تداوم یافته است. زمانی که اعتصاب کارگری در نیشکر هفت تپه و یا ایران خودرو از حمایت و هم‌رزمی کارگران در دیگر واحد های صنعتی و خدماتی بهرمنند نمی شود، صاحبان این صنایع و رژیم براحتی می توانند تمام ظرفیت های خود را برای به شکست کشاندن این اعتصابات و عقیم گذاشتن مبارزه کارگران در رسیدن به خواسته هایشان بکار گیرند.

یکی از عوامل اصلی پراکندگی مبارزات کارگران نبود یک خواست و مطالبه محوری و سراسری است که بخش های مختلف جنبش کارگری حول آن بسیج شوند و برای تحقق آن یک مبارزه سراسری و هماهنگ را پیش ببرند. در سال های اخیر مبارزه بخش هایی از طبقه کارگر ایران بر محور خواست پرداخت دستمزدهای معوقه و جلوگیری از تعطیلی کارخانه و اخراج کارگران شکل گرفته و تداوم داشته است. اما این مطالبات، تنها در آن بخشی از صنایع و مراکز تولیدی به محور مبارزه و اعتراض کارگران تبدیل شده است که آن کارخانه در معرض سیاست خصوصی سازی و یا ورشکستگی و تعطیلی قرار گرفته است. بنابراین این مطالبات، خواست سراسری کارگران ایران نیستند.

تلاش برای پایان دادن به پراکندگی مبارزات کارگران و متحد و سراسری کردن این مبارزات حول خواسته های محوری طبقه کارگر همچنان یکی از اولویت های فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران است. در شرایط کنونی طرح خواست افزایش دستمزدها به نسبت افزایش تورم از طرف جنبش کارگری از مقبولیت اجتماعی برخوردار است. این زمینه عینی وجود دارد که بخش های مختلف طبقه کارگر ایران حول این خواست بسیج و متحد شوند. فعالین و پیشروان جنبش کارگری متشکل در تشکل های مختلف نباید این زمینه عینی را از نظر دور دارند.

یکی دیگر از عوامل اصلی پراکندگی مبارزات کارگران فقدان تشکل های طبقاتی و توده ای کارگران است. در سه، چهار سال اخیر فعالین و پیشروان جنبش کارگری با درک این نیاز و ضرورت مبرم، تلاش های ارزنده ای را انجام داده و در این راه از خود مایه گذاشته اند و از دستگیری و زندان و شکنجه نهراسیده اند. تحرک و جنب و جوش فعالین کارگری برای ایجاد تشکل های طبقاتی کارگران از دستاوردهای مهم جنبش کارگری ایران در سال های اخیر است. این بخش از فعالین کارگری به دلیل درک متفاوت از تشکل توده ای کارگری و پروسه تشکیل آن در تشکل های مختلفی گرد آمده اند. این تشکل ها که مستقل از هم هر کدام بسته به وسعت و دامنه نفوذشان فعالیت های مثبتی را پیش می برند، مانع اصولی سر راه آنها برای اتحاد عمل و همکاری های مشترک وجود ندارد. در شرایطی که اختناق سیاسی و وضعیت فلاکتبار اقتصادی طبقه کارگر همچنان از موانع

اصلی سر راه تشکل یابی طبقه کارگر بحساب می آیند، اتحاد عمل و همکاری فعالین کارگری متشکل در تشکل های مختلف در غلبه بر این موانع اهمیت دارد.

در شرایطی رژیم جمهوری اسلامی در هراس از پیشروی جنبش کارگری در چند سال اخیر بی وقفه فعالین کارگری را دستگیر و زندانی کرده است تا از این راه از دیگر فعالین کارگری زهر چشم بگیرد، تشکیل کمیته دفاع از کارگران زندانی اهمیت زیادی دارد.

۲- تجربه تاریخی مبارزه طبقه کارگر در سطح ایران و جهان نشان داده است که ایجاد تشکل های طبقاتی و توده ای کارگری تنها می تواند نتیجه مبارزه کارگران باشد. تشکل طبقاتی کارگری را باید با اتکا به دخالت توده هر چه بیشتری از کارگران تشکیل داد و علنا اعلام کرد و با مبارزه متحد خود آنرا عملا به دولت و کارفرما تحمیل کرد. این تشکل ها در دل مبارزه کارگران پدید می آیند. برای اینکه کارگران ایران بتوانند با اتکا به تشکل های طبقاتی خود بعنوان طبقه پر قدرت اجتماعی در مقابل سرمایه داران و دولت حامی آنها ظاهر شوند و پا به میدان نبرد سیاسی و اجتماعی بگذارند، راه دیگری جز دامن زدن به جنبش مطالباتی کارگران، به مبارزه اقتصادی کارگران وجود ندارد. در دل این مبارزات و اعتصابات است که زمینه برای گسترش آگاهی طبقاتی و ضرورت تشکل یابی در ابعاد ملیونی فراهم می آید. رشد مبارزات کارگری بویژه در یک سال اخیر شرایط مناسبتری را برای ایجاد این تشکل ها فراهم آورده است. حضور فعال در مبارزات کارگری، کمک به امر تشکل یابی کارگران، فعالیت تبلیغی و ترویج سوسیالیستی در میان آنان از وظایف تعطیل ناپذیر فعالین حزب در میان کارگران است.

در کردستان با توجه به اینکه مبارزات کارگری علیه سرمایه داران و دولت بر متن گسترش مبارزات کارگری در سطح ایران بدون وقفه در جریان بوده است؛ با توجه به اینکه طی دو دهه و نیم گذشته در جریان اعتصابات کارگران کوره های آجرپزی، اعتصابات در دیگر مراکز کارگری، برگزاری مراسم و آکسیونهای اول ماه مه، تلاش سازمان یافته برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و... نسلی از پیشروان و فعالین کارگری و سوسیالیست بار آمده اند که در میان کارگران از نفوذ و ظرفیت بالایی در سازماندهی اعتراضات برخوردارند؛ با توجه به اینکه این طیف نسبتا گسترده از فعالین کارگری در مراکز کارگری و شهرهای مختلف کردستان ارتباط تنگاتنگی با همدیگر دارند؛ نظر به اینکه توده کارگران در جریان مبارزات خود در یافته اند که هرگونه پیشروی و تثبیت دستاوردهایشان در گرو ایجاد تشکلهای توده ای کارگری است؛ لذا به توجه به همه این فاکتورها شرایط ذهنی برای برپائی تشکل های توده ای کارگری در کردستان مساعدتر است و فعالین و پیشروان کارگری لازم

است با به دست گرفتن ابتکار عمل، با دخالت دادن توده هر چه بیشتری از کارگران این شکل ها را ایجاد کرده و با مبارزه متحدانه کارگران آن را به رژیم و کارفرمایان تحمیل کنند

جریان ما بعنوان بخشی از کمونیست های ایران بنا به ماهیتی که دارد نمی تواند منافعی جدا از منافع طبقه کارگر داشته باشد بنابراین باید در جهت تقویت نهادها و شکل های کارگری موجود که خود حاصل مبارزه و نقطه عطف های سالهای اخیر جنبش کارگری هستند تلاش کنیم. باید رسانه های تبلیغی خودمان را در خدمت معرفی اهداف این شکل ها بکار گیریم. اطلاعیه ها و مواضع آنها را از طریق رسانه های حزب به اطلاع توده وسیعتری از کارگران برسانیم.

جنبش زنان

در جامعه ایران که ۵۱ درصد از جمعیت ۷۴ میلیونی آن را زنان تشکیل می دهند، حاکمیت سرمایه درآمیخته با قوانین و شرع اسلامی، با بکار گرفتن کلیه ارگانهای سرکوب و به خدمت گرفتن نهادهای آموزشی و مذهبی و رسانه های اجیر و با اتکا به فرهنگ مردسالارانه، موقعیت فرو دست زنان و تحقیر هر لحظه آنان را چنان در جامعه نهادینه کرده است که ایران به یکی از برجسته ترین نمادهای بی حقوقی و موقعیت بردگی آور زنان در جهان تبدیل شده است.

امروز و در اوایل قرن بیست و یکم، سهم زنان از بازار کار ایران فقط ۱۵ درصد است و این نشان دهنده تبعیض جنسی آشکار در بازار کار ایران است. در مناسبات تولید سرمایه داری ایران مانند بسیاری از کشورهای موسوم به جهان سوم حتی راه یافتن زنان به عرصه تولید اجتماعی که پیش شرط رهایی زنان است، بمعنی آزادی و فارغ شدن زنان از وظایف شاق کار خانگی و مسئولیت سنگین تربیت و پرورش فرزندان نیست. از طرف دیگر نظام سرمایه داری و مرد سالار در آمیخته با مذهب، تبعیض جنسی و راندن زنان به موقعیت جنس دوم را در بازار کار نیز چنان ساختاری و نهادینه کرده است که مبارزه زنان برای کسب استقلال اقتصادی از مردان را بسیار پیچیده و دشوار کرده است. شیوه تفکر غالب و فرهنگ جامعه که فرهنگ طبقه حاکمه است، در راستای بازتولید نیروی کار ارزان برای سرمایه داران تنها مرد را نان آور خانه می داند و این خود یکی از عوامل سلطه این نظام تبعیض جنسی در بازار کار است. این نظام تبعیض جنسی، زنان را بمثابة بردگان بی اجر و مزد سرمایه، بدون بهره مندی از بیمه بیکاری و دیگر تامین های اجتماعی در کنج خانه رها

کرده است. این عدم استقلال اقتصادی مانند وزنه سنگینی به پای زنان در مبارزه آنان برای احقاق برابری حقوقی با مردان عمل می کند.

اگر چه سهم زنان در بازار کار بسیار محدود است اما در همین محدوده نیز جداسازی جنسیتی در طبقه بندی مشاغل نقش ایفا می کند. مشاغلی با دستمزدهای پایین، فقدان مهارت، کارهای نیمه وقت و موقت و روزمزدی با مزایای پایین عمدتاً به زنان اختصاص دارد. افزایش سریع جمعیت زنان تحصیلکرده و دارای دانش عالی در میان زنان آماده بکار تغییر چندانی در این ساختار سنتی بوجود نیاورده است. و این نابرابری جنسیتی در تقسیم مشاغل، نابرابری در دستمزدها را بدنبال دارد. در این بازار کار مبتنی بر آپارتاید جنسی زنان اولین کسانی هستند که تحقیر و اذیت و آزار می شوند و زیر تیغ اخراج قرار می گیرند.

در کردستان زنان در موقعیت دشوارتری قرار دارند. زنان علاوه بر کار خانگی، اغلب به کار کشاورزی، قالی بافی و کارهای دستی خانگی اشتغال دارند و یا به همراه خانواده های خود در گرمای طاقت فرسای تابستان با کم ترین امکانات زیستی در آجریزی ها کار میکنند. زنان خانه دار و بخش کشاورزی و دامپروری هیچ دستمزد و بیمه ای را شامل نمیشوند و زنان قالی باف و سایر زنان کارگر که اکثراً در منازل یا کارگاههای کوچک کار میکنند مشمول قانون کار نیستند. در نوار مرزی کردستان ایران و عراق کم نیستند زنانی که بناچار برای تامین معیشت به کار کولبری پرداخته اند.

با این نظام آپارتاید جنسی در محیط زندگی و بازار کار در جامعه ای که بنا به آمارهای رسمی ۲۰٪ درصد و بر طبق آمار مراکز پژوهشی مستقل ۵۰٪ در صد مردم آن زیر خط فقر بسر می برند، فقر هر روزه بیشتر چهره زنانه پیدا می کند، بازار تن فروشی و تجارت سکس رونق می یابد، بر شمار دختران فراری افزوده می شود، زنان بیشتری جان و تن خود را به شعله های آتش می سپارند و در یک کلام زنان بیشتر از همه اقشار دیگر جامعه قربانی آسیب های اجتماعی می شوند. در زمینه سلامتی زنان، جدا از بیماری های ناشی از سوء تغذیه در خانواده های کم درآمد و مرگ و میر ناشی از فقر، اضطراب، بیماری های روانی و افسردگی در میان زنان بشدت افزایش یافته اند. در روستاها بدلیل فقر شدید، سلامتی زنان و کودکان بسیار پایین بوده و زنان زیادی هنگام زایمان جان خود را ازدست میدهند و یا از سوء تغذیه و بیماریهای دیگر رنج میبرند. در سالهای اخیر متأسفانه، آمار خودکشی و خودسوزی در میان زنان کردستان بالا رفته است. قتل ناموسی و ناقص سازی جنسی زنان و محروم نمودن آنان از لذت جنسی در مناطقی از ایران بمنظور "حفظ عفت آنان"، از جمله در مناطقی از کردستان هنوز متداول است.

جنبش زنان ایران در این شرایط فلاکت‌بار اقتصادی و در حالی که زنجیر قانون ارزش نیمه مرد قائل شدن برای زنان در کلیه شئون زندگی اجتماعی را بدست و پا دارد همچنان به مبارزه خود ادامه داده است. در حالی که با موج دوم سرکوب دولت احمدی نژاد هزاران تن از زنان به اتهام عدم رعایت قوانین اسلامی بازداشت و به بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی احضار شدند. زنان در محیط کار، در محیط خانواده و در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی با قوانین زن ستیز رژیم سرمایه داری مذهبی دست و پنجه نرم کردند. به شمار زنان مراجعه کننده به دادسراها در اعتراض به قوانین و موقعیت خفت بار زنان در خانواده افزوده شد. زنان بیشتری علیه قوانین مردسالار عصیان کردند. روی آوری زنان به تحصیلات عالی افزایش پیدا کرد. در سالی که گذشت زنان به یک پای جنبش رادیکال دانشجویی تبدیل شدند. زنان در کردستان در صف مقدم دفاع از حقوق کودکان و هم سرنوشتان خود قرار گرفتند و دوشادوش طبقه کارگر کردستان آتش جنبش انقلابی کردستان را شعله ور نگاه داشتند. در عرصه مطبوعات و روشنگری نیز تعداد و حجم مقالات، نشریات، وبلاگ‌ها و سایت‌هایی که از جانب فعالین جنبش زنان انتشار یافته و یا اداره می‌شوند و رواج آگاهی نسبت به موقعیت زنان در جامعه، در تاریخ مبارزات زنان ایران بی سابقه بوده است.

امروز در جامعه ایران گسترده‌گی و عمق نابرابری و بی حقوقی زنان و وسعت مطالبات آنان برای رفع این تبعیضات شرایطی را فراهم آورده است که نیروهای مختلف اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی هر کدام با طرح گوشه ای از این مطالبات مدعی دفاع از حقوق زنان هستند. اما این نیروها بنا به ماهیت طبقاتی خود هر کدام استراتژی سیاسی معینی را در پیشروی جنبش زنان قرار می‌دهند.

فمنیسم لیبرال با به انحراف کشاندن توجه زنان از ریشه‌های ستمکشی زنان نه تنها نظام سرمایه داری را زیر ضرب خارج می‌کند، بلکه با دست گذاشتن در دست فمنیسم اسلامی و با امید بستن به تعدیل قوانین زن ستیز رژیم اسلامی از طریق تفسیر و قرائت جدید از قرآن و قوانین اسلامی و با در پیش گرفتن استراتژی اصلاح و بقا جمهوری اسلامی و سیاست زدائی از جنبش زنان، این جنبش را در مبارزه علیه قوانین اسلامی نیز عقیم می‌گذارد. کمپین یک میلیون امضا که خود بازتاب شکست اصلاح طلبان حکومتی و رانده شدن آنها از قدرت دولتی است به بارزترین شکل ناکارائی استراتژی سیاسی و تاکتیک‌های آلترناتیو لیبرالی در جنبش زنان را بر ملا می‌کند.

در میان این گرایش‌ها، تنها گرایش سوسیالیستی می‌تواند پیشروی جنبش زنان را تامین کند، جنبش زنان را از مرحله کنونی عبور دهد و قادر است نیروی عظیم زنان کارگر و زحمتکش را به میدان مبارزه متحدانه بکشد.

جنبش زنان تا زمانی که ظرفیت ها و تحرکات خود را به فعالین و نخبگان محدود سازد نمی تواند جایگاه واقعی و شایسته خود را باز یابد.

خطوط اصلی استراتژی سوسیالیستی در جنبش زنان

— ریشه ستمکشی زنان در نظام طبقاتی سرمایه داری نهفته است. بدون رواج آگاهی به ریشه های ستمکشی زنان و مبارزه برای ریشه کن کردن این ستمکشی زنان قادر نخواهند بود مبارزه مؤثری علیه فرهنگ مرد سالارانه و قوانین زن ستیز ارتجاع مذهبی را پیش ببرند.

— بدون تعرض به مناسبات سرمایه داری جنبش زنان حتی نمی تواند به نابرابری های حقوقی با مردان که ریشه در نابرابری های اقتصادی دارد پایان دهد. هر گونه پیشروی جنبش زنان در زمینه دستیابی به حقوق برابر با مردان در گرو تعرض به مناسبات سرمایه داری و به عقب نشاندن آن است.

— شرط پیشروی جنبش زنان توده ای شدن و اجتماعی شدن این جنبش است. برای تبدیل شدن جنبش زنان به یک جنبش توده ای و اجتماعی باید توده زنان کارگر و زحمتکش را در ابعاد میلیونی به میدان مبارزه آورد و برای انجام این امر باید بر استقلال اقتصادی زنان و بر خواستها و نیازهای رفاهی زنان تاکید کرد و مسیر تحقق این خواستها را نشان داد.

— لیبرالیسم بورژوازی ایران از آنجا که حریم مالکیت خصوصی را مقدس می شمارد و استراتژی آن پیروی از برنامه های نئولیبرالیسم اقتصادی رایج در سطح جهان است نمی تواند خواستهای حقوقی زنان را متحقق کند.

— طبقه کارگر بنا به ماهیت خواستهایی که دارد و از آنجا که اکثریت زنان را زنان کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند متحد استراتژیک جنبش زنان است.

— جنبش زنان با خواستهایی که دارد در اولین قدم با سد اختناق رژیم جمهوری اسلامی روبرو می شود. برای در هم شکستن این سد اختناق جنبش زنان نمی تواند در انزوا از دیگر جنبش های دمکراتیک اجتماعی مبارزه خود را پیروزمندانه به پیش برد. برای پس راندن اختناق جمهوری اسلامی همکاری و اتحاد عمل با جنبش های دمکراتیک دیگر ضروری است.

فعالین سوسیالیست در جنبش زنان با آگاهی بر مبنای استراتژی سوسیالیستی در جنبش زنان، بدون آنکه نگران مخدوش شدن خط و مرزهایشان با دیگر گرایشات درون جنبش زنان شوند می توانند هر بخشی از خواستها و مطالبات زنان (این مطالبات در برنامه حزب کمونیست ایران، بیانیه حقوق زن، برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان نیز بیان شده است) را مبنای اتحاد عمل خود با گرایشات دیگر در جنبش زنان قرار دهند، و در هر مبارزه ای برای خواستهای ولو جزئی زنان فعالانه شرکت کنند.

جنبش دانشجویی

روند مبارزات و رویدادهای جنبش دانشجویی در چند سال اخیر نشان می دهد که پیشروی های این جنبش در این دوره اساسا در نتیجه فعالیت های بخش چپ و سوسیالیست این جنبش بوده است. بخش چپ جنبش دانشجویی در چند سال اخیر با برا افراشتن پرچم مطالبات دمکراتیک و رادیکال و با دفاع از خواستها و مبارزات طبقه کارگر و تاکید و پافشاری بر استراتژی اتحاد با جنبش کارگری و دیگر جنبش های پایدار اجتماعی و تلاش برای ایجاد پیوند و همبستگی با فعالین و رهبران عملی دیگر جنبش ها، فصل نوینی در تاریخ این دوره از حیات و پیشروی جنبش دانشجویی گشود.

حرکت و جریان چپ و سوسیالیستی در درون دانشگاه ها از یک سو با مبارزه سرسختانه علیه سیاستهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی برای تشدید اختناق، مبارزه برای آزادی دانشجویان در بند، مبارزه برای بر چیدن بساط نهادهای مذهبی و نیروهای سرکوبگر از محیط دانشگاه، مبارزه برای آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده، در دانشگاه ها، و از سوی دیگر مقابله با لیبرالیسم بورژوازی ایران در اشکال مختلف آن که خود بازتاب عینی شرایط مبارزه طبقاتی در جامعه است پا به میدان نبرد گذاشت.

انتشار چندین نشریه و ده ها سایت و وبلاگ دانشجویی که بخش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی از طریق آنها به تبلیغ و رواج ایده های سوسیالیستی و مارکسیستی می پرداختند و در مورد وقایع اجتماعی در جامعه از موضعی رادیکال عکس العمل نشان می دادند، برگزاری نشست ها و تجمعات علنی، براه انداختن کمپین های تبلیغی برای جلب حمایت مالی از فعالین کارگری در بند، به چالش کشیدن آشکار نهاد ها و ارگانهای وابسته به رژیم و تحمیل عملی درجه ای از آزادی عمل و بیان در محیط دانشگاه از دستاورد همین دوره از جنبش دانشجویی بود که اساسا به همت نقش و فعالیت چپ ها و سوسیالیست های جنبش دانشجویی میسر شد.

بدنبال وقایع آذر ماه گذشته، دستگیری و بازداشت طیفی از فعالین جنبش دانشجویی و رویدادهای متعاقب آن، مشاهدات عینی بیانگر این واقعیت است که جنبش دانشجویی در مقابل موج بگیر و ببندها و سرکوبگریهای رژیم بخشی از دستاوردهای خود را از کف داده است و از برخی مواضع خود عقب نشسته است.

در ارزیابی از روندهایی که منجر به ضربه آذر ماه و عقب نشینی تحمیلی به بخش چپ جنبش دانشجویی حداقل در محدوده برخی از دانشگاه های تهران شد، نباید سیر تکوین و رشد دوباره نیروهای چپ در دانشگاه ها را از نظر دور داشت. بدنبال شکست اصلاح طلبان حکومتی و جریانات وابسته به آن در درون جنبش دانشجویی، و از طرف دیگر تحت تاثیر رشد جنبش دوره جدیدی از فعالیت محسوس و تجدید حیات چپ در جنبش دانشجویی از کانال نشریات و شکل گیری محافل رو به گسترش چپ در سال ۱۳۸۲ آغاز شد.

این چپ بزودی به قطب نسبتاً نیرومندی در درون دانشگاه ها و بویژه دانشگاه های تهران تبدیل شد و فضای سیاسی دانشگاه را تحت تاثیر قرار داد. این چپ در مسیر فعالیت خود برای احیای سنت های چپ در جنبش دانشجویی همزمان در دو جبهه مبارزه خود را پیش می برد. از یک طرف با سرکوب گریهای رژیم هار جمهوری اسلامی روبرو بود و از طرف دیگر با بقایای سازمان تحکیم وحدت و دیگر لیبرالهای سکولار رفراندوم طلب دست و پنجه نرم می کرد.

چپ دانشجویی در این دوره اساساً تحت تاثیر سیاسی و معنوی احزاب و سازمان های درون جنبش چپ و کمونیستی ایران شکل گرفته است و رگه فکری جداگانه ای را تشکیل نمی دهد. این چپ هم به دلیل شرایط عینی که در آن قرار گرفته بود، مبارزه سخت و دشوار تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، رودرروئی به طیفهای رنگارنگ لیبرال، و هم چنین به دلیل ناآشنائی توده وسیعی از فعالین چپ به تغییر و تحولات، انشعابات و پولاریزاسیونی که جنبش چپ و کمونیستی ایران تا آن مقطع از سر گذرانده بود، عمدتاً بصورت جبهه ای عمل می کردند

اما این یک دوره گذار بود. نیروهای چپ در درون جنبش دانشجویی با خود آگاهی بیشتر و با گسترش فعالیت های خود و تحمیل درجه ای از آزادی عمل در محیط دانشگاه از یک طرف، و تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه، اوضاع متحول سیاسی، تشدید بحران در مناسبات جمهوری اسلامی با امریکا بر سر برنامه های هسته ای رژیم، و ارزیابی های سیاسی مختلف از جانب نیروهای فعال در جنبش چپ و کمونیستی ایران از این روندها همه و همه زمینه تجزیه نیروهای چپ جنبش دانشجویی را فراهم آورد.

روند این تجزیه از مدتها قبل از آذرماه امسال شروع شده بود اما وقایع و رویدادهای آذرماه امسال به روند این تجزیه شتاب بیشتری بخشید. برخی از مواضع، تاکتیک ها و سبک کار طیفی از فعالین جنبش دانشجویی و تحلیل و ارزیابی آنها از کشمکش جمهوری اسلامی با امریکا بر سر برنامه هسته ای و احتمال وقوع جنگ و موضع غیر سوسیالیستی در قبال آن نشانگر این بود که بخشی از فعالین و رهبران دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب علیرغم اعلام رسمی استراتژی سوسیالیستی که بر محوریت نقش طبقه کارگر در ایجاد هر گونه تحولی در جامعه و اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری تاکید می کرد، در عمل و پراتیک سیاسی خود این مبانی را زیر پا گذاشته و خلاف منافع عمومی جنبش دانشجویی عمل کردند. این مواضع و ارزیابی نادرست، اتخاذ تاکتیک های ناسنجیده و در پیش گرفتن اقدامات ماجراجویانه در برخی از نوشته های فعالین این جنبش، و چه در سبک کار، تاکتیک ها و وقایع این دوره بوضوح خود را نشان داد.

حال اگر از پیامدهای کاربست یک استراتژی غیر سوسیالیستی و تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی گامی فراتر نهمیم، وقایع جنبش دانشجویی برای فعالین نیروهای کمونیست نیز که استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی را دنبال می کنند نیز این درس و تجربه را در بر دارد که باید رابطه و تفاوت کار علنی و کار حزبی را بخوبی در یابند و در فعالیت های خود اصول ناظر بر این نوع از کار را بطور اکید رعایت کنند.

در ادامه ارزیابی از شرایطی که به وقایع آذرماه منجر شد، باید بر این کمبود اساسی هم انگشت گذاشت که آن طیف از فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی نیز که اتفاقا تصویر شفاف و روشنی از شرایط مبارزه طبقاتی در ایران و روند اوضاع سیاسی داشتند و خود در تبیین مبانی استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی نقش اساسی ایفا کردند، اما نتوانستند در عمل سبک کار، تاکتیک ها و روش های فعالیت متناظر بر این استراتژی سوسیالیستی را در جنبش دانشجویی در پیش گیرند و در غیاب عمل کردن به چنین رسالتی بود که تاکتیک ها و روش و سبک کار مبتنی بر یک استراتژی غیر سوسیالیستی، و تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی بعنوان تنها آلترناتیو حی و حاضر در دسترس بخشی از جنبش دانشجویی قرار گرفت. بنا براین هر چند نباید در نقد و ارزیابی وقایع آذرماه به نقد تاکتیکی و سبک کاری خودمان را محدود کنیم و ریشه آن را باید استراتژی سیاسی ناظر بر این فعالیت ها جستجو کرد، اما اکنون که بر مبانی یک استراتژی سوسیالیستی توافق نظر وجود دارد، باید تلاش کرد تا سبک کار و مبانی تاکتیک سیاسی متناظر با یک استراتژی سوسیالیستی را هر چه بیشتر روشن کرد.

گرایش سوسیالیستی با اتکا به مبانی یک استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی و روشن کردن سبک کار و مبانی تاکتیکی و سازمانی متناظر با آن، اینبار در موقعیت رهبری جنبش دانشجویی بدون آنکه نگران

مخدوش شدن خط و مرزهایش با دیگر گرایشات چپ درون جنبش دانشجویی باشد، باید قادر باشد نه تنها دیگر گرایشات چپ بلکه تمام ظرفیت های مبارزاتی موجود در جنبش دانشجویی را در راستای پیشروی جنبش دانشجویی و در مقابله با سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی بسیج کند.

اوضاع سیاسی کردستان ایران

اوضاع سیاسی کردستان تا آنجا که به رابطه جامعه کردستان با دولت مرکزی مربوط می شود در همان چهارچوب اوضاع سیاسی عمومی ایران قابل بررسی است. آنچه که در این بخش از گزارش بایستی روی آن تاکید نمود در واقع ویژگیهای وضعیت سیاسی کردستان ایران است. این ویژگیها را میتوان در فاکتورهای زیر مشاهده کرد:

وجود ستم ملی که در رژیمهای پادشاهی و اسلامی بر مردم کردستان روا داشته شده است. پیشینه مقاومت در برابر این ستمگری، نقش احزاب سیاسی، مکان اجتماعی که جریان چپ و کمونیست به دست آورده است، تاثیرپذیری جامعه کردستان از رویدادهای بخشهای دیگر کردستان در کشورهای دیگر.

۱- ستم ملی:

ستمگری ملی را در جامعه کردستان در واقعیتهای زیر به روشنی میتوان مشاهده کرد:

— رشد سرمایه داری در ایران مانند هر جای دیگر در اینجا نیز به مردم کردستان به مثابه یک ملت هویت اجتماعی بخشیده است. رژیم ایران حقوق اولیه این ملت را انکار می کند و اجازه نمی دهد که این ملت سرنوشت سیاسی خود را به اراده خود تعیین کند .

— هر حرکت آزادیخواهانه ای که بر علیه این ستمگری برپا میشود مورد یورش سرکوبگرانه قرار میگیرد.

— کردستان از لحاظ اقتصادی و رشد صنعتی مطابق یک سیاست آگاهانه عقب نگاه داشته شده است. سطح خدمات اجتماعی در همه زمینه ها پایین است و از این لحاظ از جمله فقیر ترین مناطق ایران است.

— حق ابتدایی خواندن و نوشتن به زبان مادری انکار میشود.

۱- دخالت بوروکراتیک دولت مرکزی در کلیه امور مربوط به زندگی مردم کردستان، مداوما اعمال میشود. دولت مرکزی مستقیماً در تعیین کلیه مسئولان محلی کرد و غیر کرد از بالا دخالت می کند.

۲- جنبش رفع ستم ملی:

جنبش رفع ستم ملی عکس العملی توده ای در مقابل تبعیضات، نابرابریها و بی حقوقی های ناشی از وجود این ستم است. اما با وجود جنبه های همگانی این ستمگری ملی، عوارض آن و بازتاب در نزد همه اقشار و طبقات جامعه کردستان به یکسان نیست. امروز سرمایه داران و صاحبان ثروت در کردستان، بوروکراتهایی که دارای مقامهای بالایی در ادارات محلی هستند، فشار چنین ستمی را چندان بر زندگی خود احساس نمی کنند و نفع مادی خود را اساساً در ادامه وضع موجود جستجو میکنند، این ها به پایه مادی برای نفوذ رژیم حاکم در صفوف جنبش ملی تبدیل شده اند. اما برای کارگر و زحمتکش کرد و از آنجا که زمانی رفع ستم ملی به معنی واقعی تغییری در شرایط زندگی می باشد که رفع این ستمگری در عین حال به معنای زندگی اقتصادی آسوده تر و محیط سیاسی بازتر برای خود وفاق روشن و آینده ای بهتر برای فرزندان باشد. به همین دلیل است که در این دوره شعار حل مسئله ملی حول اهداف اجتماعی مبهم به تنهایی نمی تواند توده های وسیع کارگر و زحمتکش را در مقیاسی وسیع حتی برای رفع ستم ملی هم به میدان بیاورد. اگر مشکل رفع ستم ملی در این جامعه به نیروی اکثریت اعضای آن جامعه که مردم کارگر و زحمتکش هستند رفع خواهد شد، در این صورت شعارها و استراتژی مبارزه انقلابی در کردستان نیز لازم است که همزمان همه عرصه های دیگر زندگی اجتماعی را در بر بگیرد. کومه له در ۳ دهه اخیر پرچمدار چنین استراتژی بوده و به همین اعتبار جنبش کردستان را به عنوان "جنبش انقلابی مردم کردستان" خصلت نمایی کرده است.

۳- ناسیونالیزم کرد:

ناسیونالیزم ایدئولوژی و اهداف سیاسی معینی است که در جامعه کردستان هم مانند همه جوامع دیگر همزاد پیدایش و رشد نظام سرمایه داری بوده است. احزاب سیاسی و طیفی از برنامه های سیاسی مختلف بر اساس این ایدئولوژی بنیانگذاری و تدوین شده اند. این ایدئولوژی دارای جهان بینی، استراتژی سیاسی، فرهنگ و سنتهای خاص خود است. تاریخ رشد و گسترش سرمایه داری نشان می دهد که ایدئولوژی و برنامه ناسیونالیسم بر اساس نیاز سرمایه داری هر ملت به ایجاد بازار داخلی و منحصر کردن این بازار در چهارچوب

مرزهای معین و ضرورت حفظ این مرزها به نیروی توده اهالی، شکل گرفته است. ناسیونالیسم، فرهنگ و ادبیات و هنر و سمبل های خاص خود را برای تسهیل امر بسیج توده ای در خدمت تحقق این هدف طبقاتی بوجود آورده است. اما امروز که با رشد خارق العاده سرمایه داری و جهانگیری آن همه مرزها بر روی حرکت کالا و سرمایه باز شده است، پایه های اقتصادی این ایدئولوژی در همه جهان در آستانه از بین رفتن است و اساسا به عنوان یک ایدئولوژی در میدان سیاستهای روز و مقطعی، در روبنای جامعه و در میدان فرهنگ و ادبیات و هنر به حیات خود ادامه میدهد. بقایای ستم ملی در گوشه و کنار جهان هنوز ظرفیتهای محدودی را برای حضور ناسیونالیسم در عرصه سیاسی حفظ کرده است.

کارکرد ناسیونالیسم در دوره ما زمانی برجسته میشود که جامعه دچار یک موقعیت بحرانی (و نه موقعیت انقلابی) می گردد. همانگونه که در اتحاد شوروی سابق شاهد آن بودیم که به شیوه ای آرام به استقلال جمهوری های شوروی منجر و به شیوه ای خشن و خون آلود به تجربه یوگسلاوی منجر گردید. در چنین حالتی است که ناسیونالیسم به مثابه یک ابزار در دسترس، اگر بدیلی در مقابل خود نداشته باشد به سنگری برای مقابله و مقاومت در این جوامع تبدیل میشود.

ناسیونالیسم در کردستان یک جریان ریشه دار اجتماعی است که از وجود ستم ملی تغذیه می کند. این جریان انعکاس تاریخی آرزوهای بورژوازی تازه به دوران رسیده کرد بود که از موقعیتی برابر با بورژوازی غیر کرد حاکم در ایران برخوردار نبود. بر اساس این جریان اجتماعی بود که احزاب سیاسی با ایدئولوژی ناسیونالیستی در کردستان ایجاد گردیدند. احزابی که در چهارچوب نظام سرمایه داری و مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ایران خواهان مشارکت در قدرت سیاسی محلی و سراسری ایران بودند. آنها برای کسب نفوذ و پیشبرد برنامه سیاسی خود به حلب تودهای که از وجود ستمگری و تبعیضات ملی رنج می بردند نیاز داشتند.

اما این احزاب به حکم تحولات اجتماعی و اقتصادی چند دهه اخیر بیش از پیش خود را با گرایش و آرزوهای پایگاه طبقاتی خود منطبق کرده اند و به جای آنکه رفع ستم ملی را هدف خود قرار داده باشند، تنها به کسب بخشی از قدرت محلی، از هر طریقی که باشد، رضایت می دهند. حمله رژیم جمهوری اسلامی به کردستان و مقاومت آنها در برابر این تهاجم تا حدودی پایه اجتماعی آنها را در میان اقشاری از جامعه گسترش داده است.

اگرچه این احزاب هر کدام برنامه معینی برای مسئله ملی ارائه می دهند اما در میدان عمل واقعی تنها برای کسب بخشی از قدرت محلی و یا سراسری برای حزب خودشان، می کوشند. ستم ملی نردبان به قدرت رسیدن آنهاست بدون آنکه حل واقعی این ستم هدف آنها باشد. آنها هیچ مطالبه ای بر علیه مناسبات کار و سرمایه، بر علیه مناسبات سرمایه داری ندارند و از این نقطه نظر طرفدار حفظ وضع موجود هستند. اما وضع موجود

چیزی جز ادامه سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی نیست. به این اعتبار است که این احزاب را به عنوان احزابی بورژوایی در اپوزسیون خصلت نمایی می کنیم.

به هر درجه ای که جنبش مردم کردستان از جنبش سراسری مردم ایران منزوی تر شود احزاب ناسیونالیست کردستان فرصت بهتری خواهند یافت که افق و اهداف جنبش مردم کردستان را محدودتر بکنند و بر سر راه رشد جنبش انقلابی خلق کرد سنگ اندازی نمایند. پیروزی جنبش انقلابی خلق کرد در گرو رشد آگاهی مردم کردستان و فاصله گرفتن از افق و سیاستهای احزاب ناسیونالیست کرد است.

۴- جریان لیبرال و اصلاح طلب:

اگرچه بعد از شکست پروژه اصلاح طلبان حکومتی که با هدف خارج ساختن رژیم اسلامی از بحران مطرح شد، جریان لیبرال در کردستان نیز بسیار تضعیف شده و نقش مهمی در میدان سیاسی ایفا نمی کند، اما با همه اینها هنوز وجودش از جانب رژیم اسلامی تحمل می شود و کم و بیش به آن فرصت فعالیت علنی و قانونی داده می شود. این جریان بویژه در میان قشر بالای کارمندان دولتی و قشر بالای طبقه متوسط و بورژوازی کردستان دارای پایگاه اجتماعی میباشد. این جریان می کوشد در فرصتهای مختلفی که برای ابراز وجود علنی و قانونی آن پیدا میشود، ابراز وجود کند. این جریان در درون جنبش زنان و در میان بعضی از سازمانهای غیر حکومتی استانهای کرمانشاه و کردستان و آذربایجان غربی حضور نسبتاً ضعیفی دارد و تا حدودی رد پای فعالیت آنها دیده میشود. این جریان اساساً جایگاه و مکان خود را در درون جبهه لیبرال و اصلاح طلب سرتاسری پیدا میکند. این جبهه میکوشد رژیم جمهوری اسلامی را از بحران کنونی نجات دهد و به رژیم متعارف بورژوایی در ایران تبدیل کند. سردمداران این حرکت در ادامه این پروژه خود می خواهند در کردستان نیز از چنان ظرفیتی برخوردار باشند که کار کنترل جنبش مردم کردستان را برای رژیم مرکزی تسهیل کنند. این جریان می خواهد از طریق تقلیل حقوق مردم کردستان تا سطح اصلاح فرهنگی و سیاست زدائی از جنبش مردم کردستان و اشاعه سبکترین نظریه های پست مدرنیستی تحت عنوان اندیشه نو و تبلیغ آن در میان روشنفکران کردستان، تبلیغ بر علیه مبارزه مسلحانه و ایجاد روحیه پشیمانی و احساس بی حاصلی رنجهایی که برده اند، جنبش انقلابی مردم کردستان را خاموش کنند. این جریان بخشی از نقشه عمومی و اعلام نشده لیبرالهای ایران برای ایجاد یک رژیم متعارف بورژوایی در این کشور است. به دلیل مبارزه و مقاومت دراز مدت مردم کردستان، به دلیل حضور اجتماعی نیروی رادیکال و سوسیالیست در این منطقه، به دلیل بی اعتمادی توده ها به افقی که این جریان نشان میدهد، به همه این دلایل زمینه رشد جریان لیبرال اصلاح طلب در کردستان ضعیف است. در دوره

حکومت احمدی نژاد رژیم این جریان را بیشتر از گذشته تحت فشار قرار داده و دامنه فعالیت آنها را محدودتر کرده است. با وجود این کار روشنگرانه در مورد ماهیت و اهداف این جریان بویژه در متن جریانات اجتماعی و مبارزاتی کردستان یکی از وظایف کومه له است.

۵_ جریان اسلامی:

جریان اسلامی در کردستان پایگاه اجتماعی خود را از ستمی مذهبی کسب می کند که رژیم جمهوری اسلامی بر علیه طرفداران مذهب سنی اعمال می کنند. پیشینه این جریان به مثابه یک حرکت اپوزیسیون، بر میگردد به ماههای ابتدای سرکار آمدن رژیم اسلامی در ایران. رژیم ایران وجود آنها را هم علیرغم همپیمانی با رژیم اسلامی، تحمل نکرد. و این جریان هم به بخشی از اپوزیسیون رژیم در کردستان تبدیل شد. اگرچه طرفداران این جریان کم و بیش تحت نظر و تعقیب دستگاههای اطلاعاتی رژیم بودند، اما جمهوری اسلامی ایران به منظور گسترش افکار و سنتهای خرافی و ارتجاعی بر علیه اپوزیسیون غیر اسلامی، در همان حال که آنها را کنترل می کند، راه را هم برای ادامه حیات و فعالیتشان باز میگذارد. در سالهای اخیر رژیم ایران به منظور دخالت در امور کردستان عراق به جریانات وهابی و سلفی و افراطی اسلامی چراغ سبز داده تا از طریق کردستان ایران نقشه های خود را در کردستان عراق پیش ببرند. حتی درموردی کمکهای مالی و تدارکاتی در اختیار آنها گذاشت و مراکز آموزشی برایشان ترتیب داد. به علاوه مبلغان این جریانات اجازه پیدا کردند که در روستاها و از طریق بعضی از مساجد در شهرها مردم را دور خود جمع کنند و افکار خود را گسترش دهند. نشانه ها حاکی از آن است که گروههای سلفی و وهابی و افراطی اسلامی نتوانسته اند در کردستان از موقعیت تحت ستم بودن مردم سنی مذهب برای گسترش پایگاه و نفوذ توده ای خود بهره ای ببرند. این جریانات برای آینده کردستان ایران یک خطر جدی به حساب نمی آیند. اما در عین حال این ارزیابی به معنای آن نیست که کار تبلیغی و سیاسی روشنگرانه ما در این زمینه کم اهمیت داده شود.

۶_ جریان سوسیالیست:

پیدایش و رشد این جریان اساساً ریشه در تحولات اجتماعی دهه ۴۰ شمسی و فرجام یافتن تحول جامعه کردستان از فئودالیسم به سرمایه داری و سرباز کردن تضادهای جدید طبقاتی در این جامعه دارد. این جریان حضور سیاسی خود را در مقیاس توده گیر در دوره انقلابی سال ۱۳۵۷ نشان داد.

سازمانهای چپ مبارز در کردستان و در راس آنها کومه له در سرتاسر کردستان به سرعت رشد کردند. حضور وسیع مردم حول شعارها و سیاستهای این جریان، میزان نفوذ اجتماعی آنرا به همگان نشان داد. مقاومت در برابر هجوم رژیم اسلامی پایگاه اجتماعی این جریان را در میان مردم کردستان محکمتر کرد. تحولات مهم اجتماعی و سیاسی ۳ دهه اخیر در کردستان نشان داد که ناسیونالیسم کرد دیگر مانند گذشته در میدانی بی بدیل حضور ندارد و جریان چپ و سوسیالیست ریشه اجتماعی خود را محکم کرده است. طی سه دهه اخیر مبارزات کارگران، زنان، دانشجویان و دانش آموزان و حرکت‌های پیشرو اعتراضی اساس مهر این جریان را بر خود داشته است.

کومه له بعنوان بخشی از یک حزب کمونیستی در ایران، که هدف خود را پایان دادن به حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار و الغای مالکیت خصوصی قرار داده است، امروز به بخش جدایی ناپذیری از این روند اجتماعی سوسیالیستی تبدیل شده است. کومه له در راس جنبش انقلابی مردم کردستان همزمان با مبارزه برای رفع ستم ملی در رابطه با دولت مرکزی، به ضرورت مبارزه برای تحول اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در درون جامعه کردستان نیز پاسخ داده است و راه حل خود را برای همه معضلات این جامعه به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل کرده است.

اوضاع سیاسی عراق و کردستان عراق

به دلیل تاثیراتی که شرایط کنونی عراق کم و بیش بر اوضاع سیاسی ایران دارد و ارتباطی که مسائل سیاسی این دو منطقه به همدیگر پیدا کرده است، لازم است اوضاع سیاسی کنونی در عراق نیز مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در این بحث البته گوشه نگاهی به مسائل عمومی خاورمیانه نیز خواهیم داشت اما تمرکز اصلی بر روی اوضاع سیاسی عراق خواهد بود. برای کسب یک شناخت دقیق از وضعیت کنونی لازم است فاکتورها، منافع و جریان‌اتی را مورد بررسی قرار دهیم که هر کدام به نوعی در شکل دادن به آینده سیاسی عراق نقش دارند.

۱ - جنبش اسلامی:

جنبش اسلامی، سیاسی در سالهای دهه هفتاد میلادی توانست به مثابه آلترناتیوی در برابر ناتوانی و بن بست احزاب کمونیست وابسته به اتحاد شوروی و نیز احزاب ناسیونالیست و لیبرالی که نتوانسته بودند خلاء وجود یک اپوزسیون جدی را در کشورهاشان پر بکنند، ظهور کرد و بر پایه فقر و بی افقی مردم فقیر و زحمتکش به سرعت گسترش یافت. این جنبش محصول نابرابریهای اجتماعی موجود در جوامع مسلمان نشین بود و جنبه های افراطی آن فرزندان سرکشی است که در دهه هشتاد مورد استفاده دولت آمریکا و متحدین محلی آن قرار گرفته بود. تا زمانی که اتحاد شوروی برجا بود، آمریکا و دولتهای غربی، افراطی گریهای این جریان را متوجه مصالح شوروی در جهان کرده بودند. افغانستان یکی از نمونه های آن بود.

بعد از برسر کار آمدن رژیم اسلامی در ایران دولت آمریکا کوشید که این جنبش را دو شقه کند و در این راستا دولت عربستان را تشویق کرد که نقش رقیب قرتمندتری را در برابر رژیم ایران در زمینه کمک به رشد حرکت های اسلامی بر عهده بگیرد. به این ترتیب جنبش سلفی گری و وهابیت با پشتیبانی مالی عربستان سعودی گسترش یافت. هرچند دود زیاده روی های این جریان به چشم خود آنها هم می رفت، اما در مجموع به این نتیجه رسیده بودند که وجود آن برای مصالح دراز مدت غرب ضروری است. آنچه که امروز تحت لوای "القاعده و دولت اسلامی" یکی از مسببین سلب آسایش از مردم عراق و تحت فشار قرار دادن نیروهای آمریکایی و دولت حاکم در این کشور است، ادامه همین جریان است که بر زمینه کشمکش های درونی جامعه عراق توانسته است حضور خود را تامین کند. در دوره اخیر این جریان در عراق با ناسیونالیزم عرب همسو شده و از این طریق از کمک های مادی، سیاسی دولتهای عربی هم بهره مند است.

اما نقش حرکت اسلامی در عراق تنها به وجود این جریان محدود نمیشود. در اینجا رقیب وی نیز که جنبش اسلام شیعه است نقش خود را ایفا می کند. اسلام سیاسی شیعه نیز به سهم خود یک جریان سیاسی و اجتماعی در عراق است. این جریان در گذشته از وجود ستم مذهبی در این کشور که به ویژه در دوره حکومت بعث به طور سیستماتیک بر علیه پیروان مذهب شیعه اعمال می شد، نیرو میگرفت و امروز برپایه نفرت و تفرقه ای که بین پیروان مذهب شیعه و سنی طی ۵ سال گذشته بطور آگاهانه دامن زده شده و به خونریزیهای گسترده ای منجر گردیده است، به حیات خود ادامه می دهد و قبل از هر چیز به این اعتبار امروز نفوذ خود را حفظ کرده است. البته نشانه های حاکی از آن است که نفوذ این جریان در جنوب عراق که طی سالهای اخیر مردم این منطقه طعم حاکمیت و قوانین آنرا چشیده اند، رو به ضعف است. اما مادام که نفرت پراکنی و خونریزی بین پیروان شیعه و سنی در این کشور ادامه دارد و پشینه حکومت بعث عراق هم هنوز حضور زنده ای در اذهان مردم شیعه مذهب دارد، این جریان اسلامی در عراق میتواند برای مدت طولانی تری به حضور خود در صحنه

سیاسی این کشور ادامه دهد. نباید فراموش کرد که جمعیت ۸ تا ۹ میلیونی مردم ساکن جنوب عراق، در این مقیاس از طرفداران حرکت اسلام سیاسی شیعه نیستند. خصلت نمایی کردن مردم جنوب عراق با اعتقادات مذهبی‌شان، و یا بیان اینکه ۶۰٪ مردم عراق شیعه هستند با اهداف سیاسی معینی صورت میگیرد و بهیچوجه تصویر واقع بینانه‌ای از زمینه رشد نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگر در آینده بدست نمی دهد. اکثریت مردم این منطقه مردمانی مذهبی متعصب نبوده اند بحران وضعیت سیاسی این دوره بخشهایی از این مردم را در این گرداب فرو برده است به همین دلیل در جنوب عراق نیروهای چپ و غیر مذهبی نیز در گذشته نفوذ توده‌ای زیادی داشته اند.

احزاب سیاسی شیعه در پی محکم کردن جای پای خود در قدرت سیاسی این کشور هستند. تجربه ایران نشان داده است که در واژه‌های "قدرت شیعه" بمعنای، قدرت سیاسی و مذهب شیعه، آنچه که اهمیت درجه اول را دارد قدرت سیاسی است و نه مذهب شیعه به مثابه یک ایدئولوژی. از این رو این جریان از توانایی انعطاف و مانور فراوانی برای حفظ موقعیت خود در قدرت سیاسی این کشور برخوردار است. جریان شیعه در این کشور در عین حال می داند که برای بقای موقعیت خود در قدرت نمی تواند به رژیم جمهوری اسلامی متکی باشد. امروز این جریان می کوشد در بازتعریف روابط خود با دولتهای عربی و جمهوری اسلامی به نوعی تعادل جدید دست یابد. این جریان دریافته است که در دراز مدت بایستی هم پیمان دولت آمریکا باشد.

جلوگیری از تجزیه عراق و تامین امنیت نسبی در این کشور امروز محور سیاست و استراتژی آمریکا در عراق است. پیشبرد این استراتژی برای دولت آمریکا در گرو تخفیف تضادهای دو جریان اسلامی شیعه و سنی و سرانجام تضعیف هردوی آنها و ذوب کردن آنان است.

۲ - ناسیونالیزم عرب:

این جریان تا زمانی می تواند نقش اجتماعی نسبتاً نیرومندی در عراق داشته باشد که بحران قدرت سیاسی در این کشور ادامه یابد و کشور عراق همچنان نا امن و بی ثبات باشد. با تخفیف و از بین رفتن این بحران و پیدا شدن آرامش نسبی در این کشور پایگاه اجتماعی فعالی هم برای این جریان باقی نمی ماند. موقعیتی که ناسیونالیزم عرب در عراق دارد، تنها مختص به این کشور نیست. این جریان در تمام کشورهای عربی ضعیف و حاشیه ای شده است. عرق ناسیونالیزم عربی امروز حتی در برابر اسرائیل و در برابر آن همه ستمکاریهایی که نسبت به مردم عرب فلسطین روا داشته می شود تکان نمی خورد. به همین دلیل این جریان در کشور عراق هم

از پایگاه نیرومندی برخوردار نخواهد شد و دامن زدن نفرت بین ملت‌های کرد و عرب نیز نمی‌تواند این جریان را از بحرانی که اساساً ریشه در موقعیت کنونی نظام سرمایه داری جهانی دارد، نجات دهد. اما مسئله تنها نفوذ این جریان در جامعه عراق نیست، بلکه این جریان به پوششی برای دخالت‌های دولتهای عربی در شکل دادن به آینده سیاسی عراق تبدیل شده است. برای این دولتها سهل‌ترین راه این است که از طریق جریان ناسیونالیزم عرب و سنی‌گری هم پیمان آن، وارد کشمکشهای درونی سیاسی در عراق بشوند. فشار این دولتها اساساً در جهت حفظ وحدت خاک عراق است و به همین دلیل می‌کوشند که جریان اسلامی شیعه را از رژیم اسلامی ایران دور کنند.

۳ - کردستان عراق و حکومت محلی:

علیرغم تشکیل یک دولت محلی که کنترل خود را بر بخشهایی از کردستان اعمال میکند، هنوز نمیتوان از رفع کامل ستم ملی و از عدم وجود تبعیض ملی در کردستان سخن گفت. سیستم فدرالی جاری در این منطقه نتوانسته است مشکل تاریخی جامعه را در این زمینه حل کند.

احزاب سیاسی حاکم در کردستان عراق به هدف خود که دستیابی به بخشی از قدرت در سراسر عراق و در کردستان است رسیده‌اند. اکنون مسئله این است که چگونه این موقعیت را تثبیت کنند، چگونه در صورت امکان آنرا گسترش دهند، و سرانجام چگونه آنرا در بین خود تقسیم نمایند. تا آنجا که به آینده سیاسی عراق مربوط می‌شود این احزاب به سهم خود تا حدودی دولت مرکزی و آمریکا را برای کسب سهم بیشتری از قدرت در عراق تحت فشار خواهند گذاشت، اما به دلیل آنکه پایگاه اجتماعی آنها در کردستان تضعیف شده است، به دلیل آنکه مردم دل خوشی از حاکمیت چندین ساله آنها ندارند، از ابزار نیرومندی برای اعمال فشار بر این و آن برخوردار نیستند. آنها دولت آمریکا را به عنوان تنها پشتیبان خود می‌شناسند، اگرچه میدانند که مصالح واقعی آمریکا هم چندان با مصالح آنها همخوان نیست اما به همان اندازه که از این طریق قابل کسب است، راضی هستند و نهایتاً خواستههای خود را با مصالح آمریکا منطبق می‌کنند. اگر سرانجام در کشور عراق دولت متمرکز با ثباتی مستقر شود، این احزاب نیز در شکل و شیوه‌ای مشابه حکومت مرکزی قدرت خود را در بخشی از کردستان و در چهار چوب عراق متحد حفظ خواهند کرد.

۴ - سیاست و مصالح دولت آمریکا:

سیاست دولت آمریکا در عراق در چهارچوب استراتژی خاورمیانه ای این دولت قابل بررسی است. این استراتژی دارای جنبه های ، اقتصادی، نظامی و سیاسی است:

الف - اقتصادی: خاورمیانه هم انبار عظیم نفت است و هم بازار بزرگی برای فروش اسلحه و در کنار اینها این منطقه همیشه بازاری برای سرمایه و کالای آمریکایی نیز بوده و هست. دولت آمریکا می کوشد در همه زمینه های اقتصادی این منطقه نقش اولی ایفا نماید و آنگاه با توجه به تناسب واقعی قوا و ارزیابی از موقعیت رقبای جهانی و منطقه ای خود، سهمی نیز برای این و آن در نظر بگیرد. دولت آمریکا برای تامین این اهداف می کوشد سرکشیهای سیاسی را مهار کند و از دولتهای دوست خود محافظت به عمل بیاورد. دولتهای قویتر این منطقه هرکدامشان در نزد آمریکا جایگاه ویژه خود را دارند و دولت آمریکا می کوشد که با حفظ برتری خود سیاستهایش را در این منطقه با آنها بعنوان شرکای اقتصادی و سیاسی منطقه ای رفتار کند.

ب - نظامی: نیروهای نظامی آمریکا در عراق باقی می ماند، همانگونه که در بسیاری نقاط دنیا دارای پایگاه های ثابتی هستند. آنها بر روند اوضاع نظارت خواهند کرد و هرگاه جریانی در این کشور اتفاق بیافتد که با منافع آنها همخوانی نداشته باشد از نزدیک در حل و فصل آن به نفع خود دخالت خواهند کرد. سیاست جنگی دولت آمریکا در عراق این است که به تدریج نیروهایش را از درگیری خارج، شمار آنها را کاهش دهد و نیروی باقی مانده را در پایگاههای محکمی مستقر نماید و در موقع لزوم و آنگاه که به هر دلیل مصالح آمریکا زیر سوال می رود آنها را بکار بگیرد. آنها کم و بیش از قدرت سیاسی که در کردستان عراق شکل گرفته است حفاظت خواهند کرد و در همان حال زیاده خواهی های احتمالی آنها را هم کنترل می کنند.

ج - سیاسی: دولتهای اسرائیل، ترکیه، مصر و پاکستان و نیز دولت ایران جزو نیروهای منطقه ای هستند که سیاست دولت آمریکا بدون کمک و هماهنگی با آنها با مشکلات زیادی روبرو خواهد شد. بعنوان مثال با وجود آنکه رژیم جمهوری اسلامی یکی از دولتهای سرکش در برابر آمریکا بوده است، اما سیاست آمریکا در عراق و در افغانستان بدون کمک و بدون تسهیلاتی که رژیم جمهوری اسلامی برای پیشبرد آن ایجاد کرد، پیش نمی رفت. تا آنجا که به بحث ما در مورد عراق برمیگردد مصالح درازمدت آمریکا متحد نگه داشتن قدرت سیاسی عراق و حفظ یکپارچگی آن است. دولت آمریکا برای تامین منافع اقتصادی خود به تامین امنیت در این کشور نیاز دارد، حال به هر قیمتی که باشد. اما در خاورمیانه مسائل واقعی وجود دارد که دولت آمریکا نمیتواند آنها را دور بزند. از آنجمله مسئله فلسطین، بی ثباتی لبنان، وجود اسلام افراطی در منطقه و این مسائل بدون کمک طرفهایی که در درون آنها نفوذ واقعی دارند حل نخواهد شد. به همین دلیل دولت آمریکا ناچار است با همه طرف ها و از جمله با آنچه که خود آنها را "محور شیطان" نامید ارتباط برقرار کند و همکاری آنها را جلب نماید.

دولت آمریکا می کوشد همه ظرفیتهای موجود را برای حل مسائل به گونه ای که مصالح وی را تامین نماید به کار بگیرد.

۵ - افق مبارزه مدنی و رادیکال توده ای در عراق:

واقعیت این است که تا زمانی که شکاف بین فقر و ثروت، دارا و ندار، کارگر و سرمایه دار، عمیق و عمیقتر می شود، نه تنها عراق بلکه سرتاسر خاورمیانه همچنان صحنه کشمکشهای اجتماعی گسترده ای خواهد بود. چند دهه پیش ناسیونالیزم عرب به مردم این منطقه وعده داد که استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهايشان، عدالت اجتماعی هم بدنبال خواهد داشت و براین اساس برای مدتی تسلط خود را بر افکار عمومی مردم کشورهای عربی حفظ کرد، اما ناسیونالیزم عرب به بن بست رسید و دولتها و احزاب آن به تدریج از مردم کشورهايشان بیگانه شدند. در سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی احزاب طرفدار اتحاد شوروی کوشیدند تا خلاء ناشی از انزوای ناسیونالیزم عرب را در این جوامع پر کنند. آنها هم به دلایل متعدد از انجام این کار ناتوان ماندند. چند سالی بر صحنه سیاسی این کشورها به عنوان اپوزیسیون نیرومند ظاهر شدند و آنها هم به تدریج این صحنه را ترک نمودند. اما تضاد دارا و ندار، کارگر و سرمایه دار، فقر و ثروت همچنان عمیق و عمیق تر شد. اسلام سیاسی میانه رو و بدنبال آن اسلام سیاسی تندرو به جلو صحنه آمدند و نقش اپوزیسیون اصلی را در کشورهای مختلف بر عهده گرفتند. اما آنها نیز چه به مثابه اپوزیسیون (القاعده، اخوان المسلمین و...) و چه به مثابه نیروی در قدرت (رژیم اسلامی ایران، قدرت شیعه در عراق، در سودان و افغانستان در دوره حکومت طالبان و...) نتوانستند به نیازهای واقعی مردم این کشورها پاسخ بدهند. آنها در دوره های بحرانی در این و آن کشور رشد کردند، اما هنگامی که گرد و غبار طوفانها فرو نشست پایگاه اجتماعی آنها نیز ضعیف تر گردید. اکنون زمان آن فرا رسیده است که آنها نیز به تدریج صحنه را خالی کنند.

به این ترتیب یکبار دیگر فرصتی تاریخی برای سربلند کردن یک جریان رادیکال و چپ اجتماعی فراهم می آید. افق رشد مبارزه طبقاتی و مدنی در عراق و در بیشتر کشورهای خاورمیانه هویدا شده است. آینده امید بخش مردم منطقه در گرو شکلگیری و پیشرفت این روند است. این روند می تواند تمام مسائل حل نشده منطقه که هر کدام مانند استخوان لای زخم مردم را آزار می دهد، حل نماید.

به هر میزان که کشور عراق از وضعیت بی ثبات کنونی فاصله بگیرد، به هر میزان که گروههای مسلح گوناگون از صحنه زندگی روزمره مردم خارج شوند، به هر میزان که جنگ و خونریزی در این کشور رو به

کاهش بگذارد و حضور چشمگیر نیروهای آمریکایی در زندگی روزمره مردم پایان یابد، زمینه رشد و گسترش مبارزات اعتراضی و مطالباتی مدنی در این کشور فراهم می شود.

در خاتمه این بحث به عنوان یک نتیجه گیری بایستی بگوییم که حقایقی که فوقا به آن اشاره شد نشان میدهد که آینده عراق رو به سوی لبنانیزه شدن این کشور ندارد و کشور عراق وحدت خود را نمی تواند بر اساس الگوی نظیر لبنان تامین کند. این کشور تنها با وجود یک دولت مرکزی نیرومند در کنار حضور نظامی آمریکا می تواند وحدت خود را حفظ نماید. در میان احتمالاتی که برای آینده عراق قابل پیش بینی است، محتمل ترینشان عبارت است از: پایان یافتن حالت جنگی، پایان یافتن حضور میلیشیای مسلح، تامین حضور نسبتا پوشیده نظامی آمریکا، متحد ماندن کشور عراق، استقرار دولت مرکزی نسبتا با ثبات با ارتشی نسبتا قوی، و سرانجام آغاز مبارزات اعتراضی، طبقاتی و مطالباتی در این کشور.

بحثی در باره چند عرصه از فعالیتهای ما در کردستان

در چهار چوب استراتژی کومه له

الف - برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان

کنگره دوازده کومه له خطوط اصلی برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان را تصویب کرد و کمیته مرکزی منتخب خود را مامور نمود که این برنامه را آماده کند و پس از تصویب در یک پلنوم کمیته مرکزی کومه له آنرا منتشر نماید. این وظیفه انجام گرفت و چند سمینار و برنامه ترویجی و توضیحی در سطح درون تشکیلاتی و در سطح علنی برگزار شد. اکنون کنگره ۱۳ کومه له نهاد صلاحیت داری است تا اگر لازم بداند تغییراتی در آن وارد نماید و سرانجام یکبار دیگر و اینبار مهر تائید خود را بر متن کامل آن بگذارد. برای اینکه کنگره در این زمینه با سهولت بیشتری، چنانچه لازم بداند، به بحث پیرامون این برنامه بپردازد در این گزارش چهارچوب کلی و ساختار آن را مرور می کنیم:

۱- ضرورت تدوین این برنامه از مختصات سیاسی دوره کنونی نتیجه گیری شده است. بحران اقتصادی و سیاسی رژیم جمهوری اسلامی و مصائب و مشقات ناشی از حاکمیت نظام سرمایه داری در ایران و در

کردستان، رشد جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی و نارضایتی عمیق توده های مردم، وقوع یک برآمد توده ای و چشم انداز سرنگونی جمهوری اسلامی و برچیده شدن بساط نیروها و حاکمیتش را در کردستان به یک امکان مادی و واقعی تبدیل کرده است. احزاب و نیروهای بورژوازی موجود در کردستان از هم اکنون تلاش می کنند تا راه و روش خود را در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و بویژه در اتکاء به دخالت های خارجی، و تصویرمورد نظر خود از پیروزی جنبش کردستان را به افکار عمومی القاء کنند. کومه له که خود از سازمان دهندگان جنبش انقلابی در کردستان است و از حمایت بخش های وسیعی از مردم کردستان برخوردار است، لازم است معنای پیروزی واقعی جنبش انقلابی در کردستان، چگونگی شرکت مستقیم توده های مردم در حاکمیت سیاسی و اداره جامعه را به شعور عمومی تبدیل کند. این برنامه به چنین هدفی خدمت می کند.

۲_ برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان یک سند ابتدا به ساکن نیست، بلکه به یک پیشینه سیاسی و نظری جا افتاده متکی است. تجربه غنی کومه له و حزب کمونیست ایران در سه دهه گذشته سیر شفافتر شدن و روشن بینی نظری در جریان ما را نشان می دهد. اسنادی نظیر برنامه حزب کمونیست ایران، برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان، بیانیه حقوق اولیه مردم زحمتکش در کردستان، هر کدام در دوره ای تغییرات و تحولات زمانه خود را نمایندگی کرده اند و امروز در پیوستگی سیاسی و نظری با این تاریخ است که برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان ارائه میشود.

۳_ این برنامه نه تنها محصول یک سیستم معین نظری، بلکه برآمده از پراتیک انقلابی مردم و تجربه مستقیم خود آنها و نیز تجربه کومه له در سازماندهی جنبش توده ای در جامعه کردستان است. مردم کردستان شوراهای مردمی، بنکه های محلات را در دوره سالهای ۵۷ و ۵۸ شمسی تجربه کرده اند، اما هیچگاه در موقعیتی قرار نداشته اند که یک نظام پارلمانی از نوع دمکراسیهای غربی را تجربه کنند. در حالی که مردم کردستان در جریان قیام بر علیه رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ و بعدا در جریان مقاومت در برابر رژیم اسلامی تجارب با ارزشی از حاکمیت شورایی دارند. در آن دوره که کردستان با خلاء قدرت سیاسی روبرو بود به سرعت شوراها و بنکه های توده ای شکل گرفتند. بدون شک در آینده نیز با از بین رفتن نظام سرکوب و خفقان جمهوری اسلامی زمینه مساعد برای سربرآوردن سریع نهادهای توده ای، آماده می شود.

۴_ اساس این برنامه بر حق حاکمیت مردم بنا نهاده شده است. این برنامه طرحی نیست برای تقسیم قدرت بین احزاب سیاسی با توافق و از بالای سر مردم. هدف این برنامه این است که حاکمیت را به صاحبان واقعی آن یعنی توده های مردم بازگرداند. مکانیزم آن نیز مراجعه مستقیم به آراء مردم در یک نظام شورایی است. این برنامه به توده های مردم نشان می دهد که چنین امری ضروری و کاملاً امکان پذیر است. اما این دیدگاه

ناظر بر برنامه به معنی آن نیست که نقش احزاب سیاسی در شکل دادن به حاکمیت سیاسی در کردستان نادیده گرفته شده است، یا احزاب سیاسی در قبال حاکمیت سیاسی در جامعه کردستان بی وظیفه شده اند، برعکس بحث بر سر مکانیزم های دخالت احزاب در امر حاکمیت است. احزاب سیاسی می توانند با گسترش نفوذ خود در میان طبقات مختلف اجتماعی و از طریق نمایندگان منتخب مردم، وارد سیستم و نظام شورایی بشوند. اما حق دخالت در امور دولتی را نخواهند داشت. کلیه دستگاههای اداری، مالی، قانونی و قضایی و انتظامی، بطور کامل از احزاب مستقل خواهند بود.

۵- این برنامه پیگیر ترین خواستها و مطالبات مردم را که در چهارچوب یک نظام اقتصادی بورژوایی قابل تحقق است، فرموله و در جزئیات بیان کرده است. این برنامه از این لحاظ انعکاسی از بخش حداقل برنامه حزب کمونیست ایران است. در شرایطی که امروزه هر عوامفریبی تحت لوای عبارت پردازی های دو پهلوی و مبهم، می تواند حقوق و آزادیهای اولیه مردم را پوشیده بدارد، و در شرایطی که هر امام جمعه ای هم ریاکارانه دم از برقراری عدالت اجتماعی می زند، پرداختن به جزئیات در سطحی که در این برنامه آمده است، ارائه تصویر روشن از این مطالبات که می تواند به شفافتر شدن روند مبارزه طبقاتی در جامعه کردستان کمک کند، ضروری است.

۶- اگرچه واضح است که این برنامه، یک پلاتفرم اقتصادی و اجتماعی برای استقرار یک جامعه سوسیالیستی نیست، اما تاکید دارد براینکه، توده های به قدرت رسیده در زمینه اقتصادی دست روی دست نمی گذارند و تعرض معینی را بر "مالکیت مقدس" سرمایه داری در دستور قرار خواهند داد. بدون پیشبرد برنامه ریزی شده این تعرض اقتصادی جامعه از خطر فلاکت رهایی نمی یابد و منابع اقتصادی برای تامین خواستهای این برنامه بدست نمی آید. به همین دلیل است که در این برنامه مجموعه ای از اقدامات اقتصادی فوری پیش بینی شده است. از آنجمله برقراری کنترل کارگری بر امر تولید و توزیع، تا سرمایه دار نتواند، از موقعیت اقتصادی خود بعنوان ابزار فشاری بر توده های به حاکمیت رسیده استفاده کند. برقراری مالیات تصاعدی بر درآمد و بر ارث، کنترل مراکز مهمی چون آب و برق و تهیه نان و مرزها و بازرگانی خارجی.

انجام این اقدامات حکومت مردمی را قادر خواهد ساخت که به تعهدات خود در مقابل جامعه عمل کند و بتواند تا هنگامیکه یک انقلاب سراسری در ایران به کمکش می آید، دوام بیاورد. در عین حال اگر ناچار شد که عقب نشینی معینی انجام دهد، ظرفیت بازگشت سربلندانه خود را به قدرت در آینده بوجود آورده باشد.

۷- این برنامه در عین حال پلاتفرمی برای همکاری احزاب، گروهها، نهادها و شخصیت های اجتماعی پیشرو نیز می باشد. طبق این برنامه کومه له آماده است که برای تسهیل امر پیروزی مردم و برای تحقق هر بخش از

مطالبات این برنامه در جهت دست یابی مردم کارگر و زحمتکش به اهرم های قدرت سیاسی، با این نیروها همکاری کند.

ب- بازهم درباره کار علنی و قانونی

کار علنی و قانونی و رابطه بین کار مخفی و کار علنی دو موضوع بسیار مهمی هستند که ما در کنگره های گذشته نسبتاً به تفصیل در مورد آنها سخن گفته ایم. به علاوه جزوات و مقالات ویژه ای هم در این رابطه نوشته شده و در دسترس فعالین قرار دارد. اما به دلیل اهمیت مسئله و این واقعیت که متأسفانه هنوز سبک کار درست در این زمینه در میان فعالین جریان ما آنگونه که شایسته است جا نیافتاده است، جای خود دارد که بازهم در این باره و با جزئیات بیشتری سخن گفته شود. زیرا کار علنی و قانونی یکی از ستونهای اصلی استراتژی ما چه در سطح کردستان و چه در سطح سراسری است. جهت صرفه جویی در وقت کنگره ما به تمام مسائل مربوط به این مبحث نمی پردازیم و توجه شرکت کنندگان در کنگره را به گزارش کمیته مرکزی حزب به کنگره نهم در این باره جلب می کنیم. در اینجا تنها نکاتی مورد تأکید قرار میگیرند که بویژه طی دو سال گذشته در فعالیتهای فعالین این عرصه در کردستان مطرح شده اند.

۱- درک تفاوت میان کار علنی و کار حزبی: کار علنی فعالیتی نیست که وجود آن از ضرورت گسترش فعالیت حزبی ناشی شده باشد، بلکه کار علنی و قانونی عرصه ای از فعالیت مبارزین سوسیالیست است که رو به جنبشهای توده ای دارد. این جنبشها را گسترش می دهد، این جنبشها را رادیکالیزه می کند، این جنبشها را به سوی پیروزی مرحله به مرحله هدایت می کند، با دیدگاه ها و خط مشی راست روانه در درون این جنبشها دست و پنجه نرم می کند. نه مستقیماً بلکه عملاً به تیشبرد استراتژی حزب خدمت میکند. درک این مسئله مجموعه ای از فعالیتهایی را که فعالین این عرصه در کردستان هم اکنون بخشی از وقت و انرژی خود را به آن اختصاص داده اند، از دستور کار آنها حذف می کند. و در مقابل انرژی آنها را برای آن فعالیت اصلی که دردستوردارند، آزاد می سازد. هر حرکتی که این رفقا براه می اندازند و هر پروژه ای که به آن دست می برند، پاسخ به یک نیاز زندگی و مبارزه توده های مردم است. سازمان دادن یک اعتصاب، به راه انداختن یک تظاهرات، تجمع، تحصن، اعتراض، برپا کردن یک مراسم توده گیر عمومی، سخنرانی در یک فرصت علنی، ایجاد یک تشکل توده ای یا کارگری، ایجاد یک صندوق کمک مالی برای یک اعتصاب، ایجاد یک کمیته معین برای پشتیبانی از یک حرکت، جمع کردن یک طومار، پشتیبانی از یک زندانی سیاسی و دهها عرصه دیگر.

رهبران این حرکتها شناخته شده هستند، خوشنامند، به اینجا و آنجا سر میکشند، از این شهر به آن شهر می روند، با محافل و مجامع کارگری مبارز علنی تماس برقرار میکنند، بیانیه و اطلاعیه هایشان را به نام خودشان امضاء و انتشار می دهند. هیچگونه سند تشکیلاتی و حزبی در نزد آنها وجود ندارد تا پلیس بتواند آنها را کشف کند. هیچ مدرکی بر علیه آنها وجود ندارد که در یک دادگاه بتوان بر علیه آنها به کار گرفت. به پیروزی رساندن و یا کسب دست آورد معین در هر حرکت توده ای هدف آنهاست و تلاش نمی کنند که هیچگونه بهره برداری حزبی و سازمانی از آن بکنند. فرصتهایی را بوجود می آورند که توده های هرچه وسیعتری که الزاما هوادار حزب ما هم نیستند اما مصلحتشان در پیشبرد آن حرکت است، دورهم جمع بشوند.

۲- مخفی کاری در فعالیت علنی: هنگامی که از فعالیت علنی صحبت می کنیم به این معنا نیست که فعالین این عرصه هرکاری که می کنند و هرچه که میگویند و هرچه در درون دارند را همه جا آشکارا بیان می کنند، بلکه به معنی آن است که اگر روزی ضروری بود میتوان همه اینها را آشکارا طرح کرد. این گونه فعالیتها بنا به طبیعت خود در شرایط کنونی میتوانند علنی باشند اما لزوما همه جزئیات آن همیشه و برای همه آشکار نیست. بدین معنا در چهارچوب فعالیت علنی و قانونی هم نوعی از مخفی کاری ضروری است. این شکل از کار مخفی در واقع در خدمت فراهم ساختن محیط مساعد تری برای پیشبرد اموری است که بطورعلنی انجام میشوند. بعنوان مثال میتوان مکان برگزاری جلسه معینی را که نفس برگزاری آن در چهارچوب کار علنی می گنجد، مخفی نگهداشت. بسیاری از سندیکاها کارگری و سازمانهای علنی هستند که فایل و کیسهای مختلفی را دارند که ضروری نیست آشکار شوند، اما زمانی که به هر دلیلی دشمن اطلاعات مربوط به آنها را کشف می کند میتوانند نشان بدهند که همه این موارد در چهارچوب کار علنی و یا کار قانونی می گنجد. واضح است که اینگونه مخفی کاری با مخفی کاری یک حزب غیر قانونی تفاوت اساسی دارد. این مخفی کاری ها به فعالین این عرصه امکان می دهد تا با خیال آسوده تری به تعقیب اولویتهای خود بپردازند و مزاحمتها و مشکلات ناخواسته آنها را از راهی که در پیش گرفته اند باز ندارد.

۳- سکتاریزم در کار علنی: یک جنبش رادیکال اجتماعی بطور طبیعی وعینی جریان چپ و کمونیست را نیرومند می سازد. اگر روحیه سکتاریستی و سازمان پرستی در رفتار فعالین این عرصه تفوق نیابد، اگر در مبارزه توده ای در درون یک جنبش اجتماعی متانت و تحمل جای تعجیل سراسیمه گونه را بگیرد، اگر مصالح عالی مبارزه بر روحیه خودنمایی و خودپرستی شخصی برتری پیدا کند، اگر تلاش واقعی برای نیرومند کردن و جلوتر بردن مبارزه توده ای صورت بگیرد در این صورت خواهیم دید که چگونه پس از مدتی حزب سیاسی معینی که

خود را متعلق به این خط مشی و سبک کار می داند محبوبیتش در میان توده ها همچون در دل این جامعه جای میگیرد، آنگاه خواهیم دید که چگونه حتی کار گسترش فعالیت مخفی حزبی هم عملاً آسانتر پیش خواهد رفت. آن سازمانی که مصلحت تشکیلاتی خود را بر مصالح جنبش اجتماعی ترجیح می دهد، آنهایی که در هر حرکت به نحوی ساده لوحانه نشانه گذاری می کنند تا جای پای وجود حزب خودشان در آن تداعی شود، میدان مبارزه توده ای برای آنها یک میدان مبارزه جدی و سرنوشت ساز اجتماعی نیست، بلکه آنها در یک دایره محدود سازمانی به دور اهداف کوتاه بینانه ای سرگردانند. چنین رفتاری با روحیه یک کارگر پیشرو و کمونیست در مبارزه سیاسی و حزبی بیگانه است. این سبک کار یک نوع چرتکه انداختن خورده بورژوایی در مبارزه سیاسی است. شایسته نیست که هیچ گوشه ای از مبارزه ای که ما از آن سخن می گوئیم رنگ و بوی چنین فرهنگی را داشته باشد.

۴- کار علنی و همکاری نیروها: یک جانب سرنوشت ساز در هر فعالیت علنی روشن کردن اشکال همکاری و مبارزه گرایشهای مختلف در یک فضای آرام و دموکراتیک است. زمانی که پا در عرصه فعالیت علنی می گذاریم، به معنای آن است که وارد ارتباطات تعریف شده ای با گرایشها و نیروهای دیگر موجود در جامعه نیز خواهیم شد. پاره ای از اصول ناظر بر چنین ارتباطاتی عمومی هستند، اما تاکتیک و سیاست کارساز و مناسب غالباً در محل تعیین خواهد شد. فعالین سوسیالیست علنی کار، انسانهای افراطی و متعصب نیستند، بلکه همه جا نشان میدهند که هیچ منفعتی خارج از مصالح مردم کارگر و زحمتکش ندارند، از این رو در صورت لزوم بیشترین نرمشها را به منظور به پیروزی رساندن یک حرکت حق طلبانه از خود نشان می دهند. آنها در صورت لزوم خود برای دعوت کردن این و آن به همکاری پیشقدم خواهند شد. اصل اساسی ناظر بر کار آنها در این زمینه این است که نه فقط مصالح امروز و عاجل تودها، بلکه مصالح آتی آنها را نیز مد نظر دارند. پیروزی در یک حرکت معین پله ای است که به سوی هدف نهایی طی می کنند، با ایان قطب نما حرکت می کنند و در مسیر خود به اتحاد و ائتلاف و همکاریهای لازم با گرایشهای دیگر می پردازند.

۵ - فعالیت علنی و قانونی مبارزه ای در محتوا سیاسی است: هرگونه فعالیت علنی کم و بیش انعکاس سیاسی در جامعه ما دارد و یا حداقل دشمن در فایلهای خود آنها را در ردیف اعتراضات سیاسی قرار میدهد. از این رو چنین فعالیتی بایستی به یک ارزیابی همه جانبه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متکی باشد. یک فعال علنی کار بایستی شرایط عینی جامعه خود را در جزئیات بشناسد، در جامعه ای که ستم ملی وجود دارد، زن تحقیر می شود، حقوق اولیه انسان پایمال می گردد، آزادی فکر و عقیده و فعالیت حزبی وجود ندارد، محیط زیست انسان مداوماً تخریب می گردد، اعتیاد و فقر و تن فروشی وجود دارد، فعالین علنی بدون کسب شناخت از همه این

عرصه ها و درک ارتباط ارگانیک آنها با همدیگر نمی توانند عرصه های خاص فعالیت خود را نیز توسعه دهند. به همین دلیل ضروری است که تحلیل درست و جامع از شرایط واقعی جامعه بر کار فعالین علنی ناظر باشد. بازهم به عنوان نمونه زمانی که نگرانی از برپایی جنگی در جامعه وجود دارد، زمانی که محاصره اقتصادی زندگی توده مردم را تحت فشار قرار میدهد، یا زمانی که دستگاه حاکمه دچار تشتت و اختلافات درونی است، اینها همگی لازم است که از جانب فعالین علنی با دقت ارزیابی و تحلیل شوند. خلاصه کلام اینکه فعال علنی کار نبایستی خود را از پرداختن به عمق مسائل سیاسی یک جامعه بی نیاز بداند.

۶- کار علنی به دانش اجتماعی و سیاسی نیاز دارد: رهبری کردن یک فعالیت علنی و قانونی به آگاهی و هوشیاری سیاسی همه جانبه ای نیاز دارد. این آگاهی چه از طریق تحصیلات رسمی در دبیرستان و دانشگاه کسب شده باشد، چه در پراتیک و زندگی روزمره به دست باشد، به هر حال کسب آن ضروری است. کم نیستند رفقای فعال عرصه های کار علنی و قانونی که اهمیت زیادی به مطالعه کردن و ارتقای سطح دانش سیاسی خود نمی دهند. کار علنی به معنی سطحی کردن مبارزه سیاسی نیست، بلکه به معنی عمیقتر کردن آن است. رهبران توانای فعالیت علنی بایستی تلاش کنند دانش سیاسی خود را مداوما افزایش دهند. مارکسیزم و سوسیالیزم علمی راه رهایی طبقه کارگر را نشان می دهند. این رفقا به هر شیوه ای که بتوانند بایستی این دانش را فرا بگیرند. هم اکنون در ایران کتب و مراجع با ارزشی چاپ می شود که در دسترس همگان قرار دارد. اینگونه کتابها را اگر در خانه کسی هم پیدا کنند به معنی هیچ نوع رابطه تشکیلاتی با یک حزب غیر قانونی نیست. فعالینی که سطح سواد مدرسه ای آنها پایین است بایستی اولاً، خود بطور جدی تلاش کنند تا آنجا که میتوانند این کمبود را برطرف سازند و ثانیاً رفقای که از این لحاظ مشکلی ندارند ضروریست که آنها را یاری بدهند و از طریق بحث و دیالوگ این دانش سرنوشت ساز سیاسی و اجتماعی را در اختیار آنها قرار دهند.

۷- کار علنی فعالیتی منظم و سازمان یافته است: کار علنی فعالیتی نامنظم و غیر سازمان یافته و تصادفی نیست. امروزه ما در شرایطی هستیم که تشکلات توده ای جا افتاده ای هنوز شکل نگرفته اند و یا در مرحله ابتدائی شکل گیری قرار دارند. اما آنچه که در عمل وجود دارد شبکه ای از فعالین پیشرو این عرصه در کردستان و خارج کردستان است. آنها به همراه همدیگر سفر میکنند، اینجا و آنجا میروند، در رنج و شادی همدیگر سهیم اند. این ارتباطات طبیعی بسیار ضروری هستند و بایستی حفظ شوند، اما در همان حال بایستی یک پله هم بالاتر برده شوند، منظم تر و آگاهانه تر باشند. در همان حال که آنها کماکان همه پرنسیپهای سبک کارعلنی را رعایت خواهند کرد، در همان حال که مدام میزان تحمل رژیم را تحت نظر دارند، در عین حال بطور خود به خودی به دنبال حوادث روان نیستند، بلکه بطور نقشه مند به سوی اهداف تعیین شده ای حرکت

میکند. همانگونه که یک حوزه حزبی در یک سیستم فعالیت مخفی جلسات منظم دارد، تقسیم کار میکند، گزارش کار خود را ارائه میدهد، از فعالیتهای خود ارزیابی می کند، زمینه های گسترش خود را بررسی میکند، به مشکلاتی که پیش آمده پاسخ می دهد، برسر مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مختلف بحث می کند و غیره، فعالین عرصه کار علنی هم بایستی در جمعیهای خود و با شیوه های خاص خود صفوف خویش را آگاهتر و منسجمتر سازند.

یک فعال عرصه کار علنی میتواند همزمان در چندین کمیته و محفل علنی عضو باشد، دایره فعالیت خود را از چهارچوب کارخانه و کارگاه و محل کار خود فراتر ببرد، در سطح وسیعتری خود را بشناساند. یک چنین جهتگیری نیازمند کار آگاهانه تر و منظم تر با همکاران و رفقای دیگر خود در جاهای مختلف است.

مبارزه مسلحانه

جایگاه مبارزه مسلحانه در استراتژی کومه له در جنبش کردستان روشن است و در کنگره های قبلی در مورد آن سخن گفته شده است. این سیاست و جهت گیری ها کماکان بر کار ما در این دوره ناظر هستند و مورد تاکید مجدد قرار میگیرند.

نیروی پیشمرگ کومه له بازوی مسلح یک تشکیلات سیاسی کمونیستی است. این نیرو طی ۳ دهه گذشته در متن یک جنبش انقلابی توده ای پرورش یافته و حضور موثر و انقلابی خود را در عرصه های مختلف جنبش انقلابی کردستان نشان داده است. این نیرو از میزان آمادگی و پشتیبانی مردم کردستان نیرو گرفته و حضور و فعالیتش برای مردم کردستان ضروری و مفید بوده است، نه فقط یک نیروی جنگجو بلکه در عین حال یک نیروی آگاهی بخش، سازمانده و پیشرو در زندگی اجتماعی مردم بوده است. وجود خود را به مردم تحمیل نکرده است، بلکه کوشیده است که به آنها خدمت کند و اعتماد به نیروی خود را در میان مردم تقویت نماید. ضرورتهایی که به ایجاد این نیرو منجر گردیدند، امروز نیز به قوت خود باقی هستند. بنابر این کومه له کماکان بر حفظ بازوی مسلح خود (نیروی پیشمرگ)، بر استحکام سیاسی آن و بر توسعه آن (در موقع لزوم)، تاکید می کند. اما تاکید بر این سیاست و جهت گیری هنوز بر معنای پاسخ به ضرورت و امکان برپایی و گسترش عمل مسلحانه در دوره کنونی در کردستان نیست. مردم کردستان حق دارند برای احقاق حقوق پایمال شده خود و برای دفاع از خود و از حرمت انسانی خود دست به اسلحه ببرند. در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای مردم، به اسلحه و زندان و شکنجه و اعدام، متوسل میشود و راه را بر

هرگونه مبارزه مدنی و مسالمت آمیز این مردم سد کرده است، کسی نمی تواند مردم کردستان را بخاطر انتخاب چنین راهی سرزنش کند. مقاومت مسلحانه ای که بدنبال یورش همه جانبه جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ آغاز شد تاکنون فراز و نشیب های زیادی را طی کرده است و از مراحل مختلفی گذر کرده است. اما تجدید حیات آن در هر دوره ای تابع ارزیابی مشخص از شرایط مشخص آن دوره است. در دوره کنونی کومه له بازوی مسلح خود را حفظ خواهد کرد، اما تحرک نظامی آن در کردستان به عنوان بخشی از یک جنبش توده گیر، تابع ارزیابی کنکرت ما از نیازها، امکانات و موقعیت این جنبش است. ارزیابی ما از شرایط مشخص کنونی در جامعه کردستان این است که جنبش توده ای شرایط جدیدی را تجربه می کند، می رود تا توان اجتماعی خود را باز یابد، بسوی تعمیق خواستها و مطالبات خود می رود، این روند می تواند قدم به قدم جامعه کردستان را به سوی یک شرایط انقلابی سوق بدهد. تحرک مسلحانه ما اگرچه ممکن است از پشتیبانی محدودی هم در میان بخشهایی از مردم برخوردار باشد، اما در مقیاس گسترده در شرایط فعلی به پیشرفت این روند خدمت نمی کند و چه بسا به آن لطمه می زند. اینکه زمان فعال شدن عرصه مبارزه مسلحانه کی فرا میرسد، بایستی بدقت و در ارتباط با دیگر میدانهای مبارزه توده ای در کردستان، تعیین شود. تعیین چنین زمانی به ارزیابی مشخص ما از وضعیت واقعی جامعه کردستان، فرصتها، امکانات و محدودیتهای جنبش انقلابی مردم کردستان بستگی دارد. رژیم جمهوری اسلامی با مردم کردستان اعلام جنگ کرده و هنوز آتش بسی نکرده است، بنابراین مردم هم هر زمان که لازم بدانند تعرض نظامی خود را آغاز خواهند کرد.

با توجه به این جهتگیری و سیاست عمومی جای خود دارد اگر به دو سوال مشخص در این زمینه پاسخ داده شود.

اول اینکه: موقعیت کنونی نیروی مسلح کومه له در کردستان عراق چه جایگاهی در جهتگیری ما در زمینه مبارزه مسلحانه در کردستان دارد؟

پاسخ این است که این موقعیت هیچ وجه تأثیری در تأثیری در تعیین سیاست کلی در زمینه مبارزه مسلحانه ندارد. زیرا اگر وجود تحرک نظامی در کردستان ضروری باشد، اگر این تحرک از پشتیبانی توده ای برخوردار باشد، در این صورت نمی توان عملی کردن آن را به اراده این یان آن دولت و نیرو در پشت مرزها موکول کرد، همچنین نمی توان آنرا در شرایطی آغاز کرد که تداوم آن تابع مصالح دیگری جز مصلحت جنبش انقلابی مردم کردستان باشد. این را تجربه مبارزات مسلحانه گذشته مردم در کردستان ایران و بخشهای دیگر کردستان هم ثابت کرده است. هرگاه ملزومات این اعمال اراده مستقل تأمین شد، هرگاه ادامه کاری آن بطور نسبی تضمین شد، در این صورت می توان به بهره گرفتن از تسهیلاتی برای کاهش مشکلات آن هم اندیشید.

دوم اینکه: آیا ما از پایگاه مسلح فعلی خود در کردستان عراق برای انجام عملیات و حضور نظامی در داخل کردستان ایران استفاده خواهیم کرد؟ پاسخ کومه له به این سوال منفی است، به دلایل زیر:

الف - مصالح انسانی: مرزهای کردستان ایران و عراق مکان زندگی مردم زحمتکشی است که هست و نیست زندگیشان در این منطقه قرار دارد. حرکت نظامی ما در مرزها زندگی و آسایش را از این مردم سلب خواهد کرد و موقعیتی که به دلیل حضور ما برای آنها فراهم میشود، انتخاب داوطلبانه و آگاهانه خود آنها نیست و به استقبال آن نمی روند. به علاوه بسته شدن مرزها زندگی بخشهای وسیعی از مردم کردستان عراق را تحت فشارهای جدی قرار خواهد داد و به خاطر سیاست جنگی ما زندگی دشوار کنونی آنها، دشوارتر هم خواهد شد.

ب - مصالح سیاسی: در شرایطی که کشمکشهای رژیمهای ایران و آمریکا ادامه دارد، هر کدام از آنها می کوشند ابزارهای مختلفی را بر علیه دیگری در این کشمکش به کار بگیرند. به عنوان مثال، رژیم جمهوری اسلامی ایران جریان صدر در عراق را به ابزاری برای تحت فشار قرار دادن حضور آمریکا در عراق تبدیل می کند یا بازهم در همین جهت گروه افراطی انصار الاسلام را بر علیه مصالح آمریکا در عراق فعال می کند و بکار می گیرد و غیره. در جبهه مقابل هم کاملاً قابل پیشی بینی است که دولت آمریکا هم تلاش کند بدیل‌های مشابهی را بر علیه رژیم ایران فعال کند و به ابزاری برای کسب امتیاز از این رژیم تبدیل کند. مصالح سیاسی جنبش انقلابی کردستان و کومه له در این است که اجازه ندهد در این بازی سیاسی به کار گرفته شود. هر نوع تداعی شدن کومه له با چنین سیاستهایی به موقعیت این جریان اجتماعی و خوشنام در کردستان ایران آسیب جدی می رساند.

ج - مصالح دیپلماتیک: کومه له دارای ارتباط معینی با حکومت محلی در کردستان عراق است و در این رابطه بویژه به اتحادیه میهنی کردستان ارتباط بیشتری دارد و پایگاه هایش در منطقه و در تحت کنترل آنها قرار دارد. همچنین بخشی از نیازهای خود را از آن تامین می کند. روشن است که در این رابطه هیچ نوع سند رسمی بین دو طرف حاکی از ایجاد محدودیت برای فعالیتهای سیاسی و نظامی امضاء نشده است. اما در همان حال در واقعیت عملی دو طرف همدیگر را درک می کنند. مصالح عالی جنبش انقلابی کردستان و کومه له در این است که به این درک مشترک در این رابطه پایبند باشد.

روابط خارجی

در مورد روابط خارجی کومه له دو سطح کم و بیش متفاوت از بحث را بایستی از هم تفکیک کرد. ارتباط با دولتها و ارتباط با احزاب اپوزسیون. اگرچه در هر دو این موارد اصول ناظر مشترکی هم وجود دارد اما معیارهای ارزیابی از این دو نوع ارتباط لزوما یکسان نیستند.

کومه له در هر دو این موارد دارای تجربه و پرنسیپهای جا افتاده ای است، اما به دلیل تحولات سیاسی سالهای اخیر در منطقه و تغییر توازن قوای نیروها، ضروری است که یکبار دیگر این اصول مورد تاکید قرار بگیرند و قراردادهای مشخص مورد ارزیابی مجدد واقع شوند.

بحران سیاسی ایران بر سر پروژه اتمی، فعال شدن سیاست آمریکا و دولتهای غربی در منطقه و تحت فشار قرار دادن رژیم ایران، مطرح شدن امکان تغییرات سیاسی در ایران در نتیجه چنین فشارهایی، از طرفی جریان ما را به مثابه یک نیروی سیاسی مهم که نقش معینی در تحولات سیاسی منطقه ایفا می کند، در مقابل این سوال قرار می دهد که در برابر این روند چه موضعی میگیرد، که هم کومه له در نتیجه آن نیرومند و سربلند بیرون بیاید و هم توده های مردم دید روشنتری در مورد ماهیت واقعی این وضعیت سیاسی پیدا کنند. از طرفی دیگر این شرایط جدید نیروهای سیاسی کردستانی را هم به تحرک جدیدی واداشته است و از هر سو بحث همکاری و ائتلاف و جبهه مطرح شده است و ضروری است یکبار دیگر اساس سیاست ما در رابطه با اپوزسیون در کردستان نیز یادآوری شود، مورد تاکید قرار بگیرد و پراتیک هدفمندی بر اساس آن پایه گذاری شود.

۱ - ارتباط با دولتها:

ضرورت این ارتباط قبل از هر چیز از نیازها و مصالح جنبشهای توده ای ناشی می شود و نه از نیاز و مصالح تشکیلاتی. چنین ارتباطی به تناسب قوایی متکی است که ناشی از وجود این جنبش هاست. بهمین دلیل ضرورت چنین ارتباطی بایستی در یک سطح توده ای مقبولیت داشته باشد. نه تنها به هیچ نحوی و از هیچ جانبی به جنبش توده ای لطمه نمی زند، بلکه آنرا تقویت می کند. چنین ارتباطی در ادامه سیاستی مطرح میشود که کومه له در درون این جنبش معین تعقیب می کند و بنا بر این نمی تواند با این سیاست در تناقض قرار بگیرد. افق و خط مشی و استراتژی این جنبش را تغییر نمی دهد، توده های مردم را در انتظار فریاد رسی از خارج، به بی عملی نمی کشاند.

بعلاوه اصول و ملاحظات زیر در روابط خارجی ما بدقت مورد نظر خواهند بود:

الف - در دیپلماسی خارجی ما اصل بر علنی بودن است. اگر ملاحظات طرف مقابل علنی کردن باشد در این صورت بایستی اسناد این ارتباط را بتوان در هر زمان که مانع برطرف شد علنی کرد.

ب - رابطه با هیچ دولتی نبایستی بر علیه اپوزیسیون آن دولت بکار گرفته شود. نبایستی به زیان مصالح آنی و آتی طبقه کارگرو مبارزه آزادیخواهانه در آن کشور باشد.

ج - دیپلماسی انعکاس توازن قوای واقعی است. آنچه که در میدان نبردهای واقعی و در بیرون از سالنهای مذاکره غیر قابل دسترس است، نمی توان آن را در صحنه دیپلماسی بدست آورد. در دیپلماسی نباید اساس را بر زیرکی و کاردانی دیپلماتها قرار داد (البته یک دیپلمات کمونیست بایستی اصولی، کاردان و آگاه باشد). اما در آخرین تحلیل آنچه که تعیین کننده است توازن قوایی است که وجود دارد.

بعنوان مثال روابط خارجی جنبش آزادیبخش ویتنام، درسها و تجارب ارزنده ای از این لحاظ در بر داشت. این جنبش همزمان با دولت های اتحاد شوروی و چین ارتباط داشت، روابط این دو کشور در آن دوره با همدیگر تیره بود، اما جنبش آزادیبخش ویتنام در ماورای تیرگی روابط این دو کشور با استفاده از موقعیت عینی که فراهم آمده بود، این ارتباط را بشیوه خلاقانه ای برای تقویت خود بکار گرفت.

آیا اصول فوق بر ارتباط دیپلماتیک کومه له با دولت عراق در سالهای دهه ۸۰ و در سالهای دهه ۹۰ ناظر بود؟ پاسخ موکدا مثبت است. تجربه این ارتباط نمونه افتخار آمیزی از دیپلماسی یک جریان کمونیست و انقلابی است. برقراری ارتباط از ضرورت مقاومت مسلحانه مردم کردستان ایران در مقابل تهاجم دولت مرکزی ناشی شده بود. از سیاست جنگی دولت عراق پیروی نمی کرد و از ابتدای جنگ ایران و عراق تا پایان آن شعارهای "جنگ از دو طرف ارتجاعی است" و "قطع جنگ بی درنگ" را تبلیغ می کرد. نیروی پیشمرگ کومه له استقلال خود را در انتخاب تاکتیکهای جنگی و تعیین زمان و مکان نبردهایش، از جنگ ایران و عراق، حفظ کرد. مردم کردستان ایران و منطقه را در مورد رژیم بعث عراق دچار هیچگونه خوشباوری و توهمی نکرد. به ارتباط معنوی کومه له با مردم کردستان عراق آسیبی نرساند. نه تنها به زیان نیروهای اپوزیسیون مسلح رژیم بعث در عراق نبود، بلکه به شیوه های مختلف به آنها یاری می رساند.

کومه له چگونه توانست چنین سیاستی را عملی سازد؟ دیپلماسی کومه له نیز از همان سیاستی برگرفته بود که در جنبش انقلابی کردستان تعقیب می کرد و از آن جدا نبود. این رابطه دیپلماتیک در ادامه همان سیاست مطرح شده بود. موقعیت کومه له در جنبش انقلابی مردم کردستان محکم و جا افتاده بود و در تناسب واقعی قوای نیروهای مختلف در منطقه به ناچار به حساب می آمد.

و اما چرا ما امروز به جریان ارتباط با آمریکا و بهره گرفتن از کمکهای **از این دولت** به اپوزسیون نمی پیوندیم؟ زیرا این ارتباط و تقاضای کمک کردن از آمریکا در ادامه این سیاست و خط مشی نیست که ما در جنبش کردستان و در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی تعقیب می کنیم. سیاست آمریکا در رابطه با ایران چه تغییر رژیم باشد و چه تغییر رفتار رژیم با دولت آمریکا، مردم کارگر و زحمتکش و تهدست و ستمدیده ایران از نتایج چنین سیاستی بهره ای نخواهند برد. تغییر رژیم ایران اگر در ادامه مبارزه سنگر به سنگر مردم این کشور که هم اکنون جریان دارد نباشد، مردم آمادگی لازم برای برقراری حاکمیت خود را کسب نمی کنند و به ناچار به جایگزین دلخواه آمریکا که پس از یک دوره سخت و خونین مستقر خواهد شد، تمکین خواهند کرد. اما رژیم مورد نظر آمریکا رژیم حامی سرمایه داران و استثمارگران خواهد بود. این واقعیت را همین امروز در سیمای اپوزسیونهایی که در نوبت صف کشیده اند تا از این طریق دستشان به قدرت برسد، می توان مشاهده کرد. کمترین نتیجه ای که چنین سیاستی دربر خواهد داشت تکرار سناریوی عراق و افغانستان در ایران است. امنیت از زندگی مردم رخت بر می بندد و ارتجاع و تروریزم و افراطی گری میداندار صحنه می شوند. تجربه نشان می دهد کمک آمریکا به هیچ اپوزیونی در جهان در جهت بر سر کار آوردن رژیمهای مردمی نبوده است. اگر چنانچه جنگ محدودی به منظور مهار کردن سرکشی های رژیم اسلامی برپا شود، در این صورت بدون شک عمر این رژیم طولانی تر خواهد شد. ارتباط ما با آمریکا و کمک گرفتن از آن بخواهیم یا نخواهیم ما را به زایده چنین سیاستی تبدیل می کند.

تفاوت رابطه امروز با آمریکا با آنچه که در یک دوره با رژیم حاکم در عراق داشتیم در چه چیزی است؟

الف - دولت عراق هیچ پروژه ای برای تغییر رژیم در ایران و استقرار بدیل مورد نظر خود نداشت، اما آمریکا چنین پروژه ای دارد.

ب - ارتباط با دولت عراق در میان مردم ایران نسبت به رژیم عراق توهمی ایجاد نمی کرد، مردم هرگز دچار این خوشباوری نمی شدند که روزی دولت عراق به نجات آنها خواهد آمد، در حالی که در مورد آمریکا زمینه ایجاد این خوشباوری وجود دارد و عوارض آن برای مبارزه مستقیم مردم مخرب خواهد بود.

ج - توازن قوای بین ما و رژیم عراق و اتکایمان به جنبش رادیکال توده ای در کردستان در حدی بود که میتوانستیم استقلال عمل سیاسی خود را در مقابل رژیم بعث حفظ کنیم. در مورد آمریکا چنین نیست و ما را به ناچار به دنباله روی از سیاستهای آمریکا می کشاند.

د - در دوره جنگ ایران و عراق دو دولت ضد مردمی با هم درگیر جنگ بودند، ما در هیچکدام از دو جانب این جنگ نبودیم، اما در مورد کشمکش ایران و آمریکا ما در جبهه آمریکا قرار خواهیم گرفت، تفاوتها در اینجا ست.

۲- ارتباط با احزاب و سازمانهای اپوزسیون

مبارزه برای سوسیالیسم بویژه در کشوری مانند ایران از مسیر پر پیچ و خمی میگذرد. در این مسیر موانع بسیاری را بایستی از میان برداشت. مسائل حل نشده بسیاری در این جامعه وجود دارند که تنها مسئله طبقه کارگر نیستند، بلکه اقشار و طبقات دیگر جامعه نیز در حل آنها ذینفع اند. بعنوان مثال مسئله ملی، مسئله زنان، آزادیهای دموکراتیک، محیط زیست و ... ما نمی توانیم حزب و یا طبقه کارگر را به مبارزه مرگ و زندگی در این عرصه ها بکشانیم. از این رو بایستی در عین اینکه مبانی استراتژی سیاسی و چند و چون تفاوتهای خود را در این عرصه ها با دیگران می شناسیم، راههای همکاری و هماهنگی را با نیروهای درگیر در این مسائل تعیین کنیم. قبول شرایط فعالیت علنی برای کل کومه له، همانطوری که برای فعالین در محل نیز، یعنی وارد شدن در مناسبات و شکل تعریف شده ای از روابط با نیروهای دیگر. در راستای همین جهتگیری است که ما در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان گفته ایم که: "درهمبازره و حرکت اجتماعی و نهادهای سیاسی که بخش اهداف مندرج در این برنامه را برآورد می کند و امکان دسترسی کارگران و مردم ستمدیده را به اهرمهای قدرت سیاسی در جامعه فراهم نماید، فعالانه مشارکت خواهیم کرد".

در رابطه با احزاب و نیروهای سیاسی دیگر قبل از هرچیز بایستی روشن باشد که این حزب در جنبشهای اجتماعی پیشرو چه سیاست، تاکتیک و تبلیغات و فعالیت عملی را به پیش میبرد؟ نقاط مشترک سیاسی ما با آنها از نقطه نظر منافع این جنبشها کدامها هستند؟

با توجه به آنچه که گفته شد خطوط زیر مبنای تعیین سیاست ما در ارتباط با نیروهای سیاسی دیگر در کردستان است:

الف - در رویارویی های مستقیمی با طبقه کارگر درگیر نباشد.

ب - آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی را به رسمیت شناخته باشد.

ج - متعهد باشد در اختلافات سیاسی و درونی در جامعه کردستان دست به اسلحه نمی برد.

د - تعهد داشته باشد که وارد گفتگوی جداگانه با دشمن بر سر مصالح مردم کردستان نخواهد شد. تعهد داشته باشد که بر علیه مخالفین سیاسی خود در جامعه کردستان با دولت مرکزی همکاری نخواهد کرد.

ه - اصل اولیه حق حاکمیت توده ای را علیرغم هر شکل و شیوه ای که برای آن پیشنهاد می کند،

به رسمیت بشناسد .

۳ - ارتباط با احزاب و سازمانهای سیاسی در بخشهای دیگر کردستان.

نخست بایستی به این سوال پاسخ داد که ضرورت این ارتباط از کجا ناشی می شود؟ مردم کرد در چهارکشور خاورمیانه زندگی می کنند و در همه این کشورها تحت ستم ملی قرار دارند و برای رهایی از این ستم مبارزه می کنند. شکست یا پیروزی و یا حتی انحراف مبارزه مردم کرد در این یا آن بخش آن بخشهای دیگر تاثیر می گذارد. تاریخ چند دهه گذشته نشان می دهد که دولتهای حاکم در این کشورها همواره دست اندرکار طرح توطئه های مشترک بر علیه مبارزه عادلانه مردم کرد بوده اند. به راحتی از مرزهای همدیگر عبور می کنند، مردم را آواره و دربدر می سازند، برای جنگهای داخلی زمینه سازی میکنند و ... کومه له به عنوان یک نیروی مسئول در برابر سرنوشت مردم کرد دارای تجربه غنی در این زمینه است و ضروری است نقش خود را فعالانه در این مورد ایفا کند. دو سطح متفاوت از سیاستی که کومه له در این رابطه لازم است در پیش بگیرد عبارتند از:

اول - پیشبرد یک کار آگاه گرانه موثر رو به مردم کردستان در بخشهای مختلف آن با بکار گیری رسانهای عمومی خود. هدف این آگاهگری درعین حال شناساندن سیمای واقعی دشمنان مردم ستمدیده در همه بخشهای کردستان است.

دوم - در سطح ارتباط با احزاب و نیروهای سیاسی کردستان با هدف خنثی کردن توطئه های دولتهای منطقه بر علیه ملت کرد در دستور دارند. تلاش برای رسیدن به نقاط مشترکی که بتواند مبنای همکاریها قرار بگیرد. پرنسپهای این ارتباط براساس پرنسپهای رابطه ما با احزاب کردستان ایران است و در هر موردی هم ویژگیهای آن مورد توجه قرار میگیرد.
